

پیام فدایی

۲۱۰

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

دوره جدید، سال بیست و یکم

آذر ۱۳۹۵

سرمقاله

گرامی باد ۱۶ آذر، روز دانشجو!

... نگاهی به مراسم های دولتی روز دانشجو امسال در دانشگاه های سراسر کشور و آنچه در آنها گذشت بیانگر وضعیت رسوای جمهوری اسلامی است، به خصوص اگر چنین مراسم های رسوایی را با مراسم های مستقل دانشجویان مبارز مقایسه کنیم رسوایی آنها بیشتر در مقابل دید همگان قرار می گیرد. امسال حسن روحانی رئیس جمهور رژیم در مراسمی که تحت عنوان "روز دانشجو" از سوی مقامات دولتی در دانشگاه تهران سازمان داده شده بود، سخنرانی نمود. سازماندهندگان این مراسم برای مقابله با دانشجویان مبارزی که همواره می کوشند ماهیت چنین مراسم های نمایشی را افشا و آن را به ضد خودتبدیل کنند، مراسم خود را عمدتاً با حضور مقامات دولتی برگزار کرده و تنها تعداد محدودی دانشجوی "برگزیده" شده را به مراسم راه دادند. اما شیوه برخورد دولت روحانی با این مراسم آنچنان رسوا بود که روزنامه رسالت در ۱۸ آذر ماه در باره آن در مطلبی نوشت که روز دانشجو "بدون حضور محسوس دانشجویان و با حضور مدیران و «شخصیت» ها برگزار شد". ...

صفحه ۲

۱۶ آذر ۱۳۹۵ تظاهرات دانشجویان در دانشگاه تهران



برخی از شعارهای دانشجویان به مناسبت روز دانشجو: "دانشگاه پولگردان - تضعیف زحمتکشان"، "منطق سرمایه داری - استثمار، بیکاری"، "دست پنهان بازار - پیدا در گشت و گشتار"، "آزادی اندیشه - با تانک و بانک نمی شه"، "آزادی واسه بازار - شلاق واسه نیرو کار - ننگ بر این استثمار"، "دانشجو، کارگر، معلم - اتحاد! اتحاد!"

فریبرز سنجرى

خزعبلاتی از برزخ!

در مقاله "خاطراتی از برزخ" که از قضا سبک نگارش و حال و هوای آن، حال "برزخی" نویسنده در زمان نگارش نوشته را منعکس می کند، نویسنده برای جذب خواننده با یک "نوآوری" به شکلی ابلهانه و متقلبانه، خود را به جای رفیق حمید اشرف گذاشته و به نام وی، علیه وی نوشته و مدعی شده است که: "ناصر مجروح و یک رفیق دختر را خودم به رگبار بستم. و شرح عمل به این دستور سازمانی را پی هیچ شرمساری در ۲۲ روزی که بعد از این واقعه زنده بودم، به چند تن از رفقا گفتم." چنین سبک نگارشی نشان می دهد که چنین قلم به مزدانی، به خوبی می دانند که خروارها نوشته های سابق خودشان و همکاران شان در مورد مذکور، تاثیر دلخواه دشمنان رفیق حمید اشرف و یارانش را بر روی ذهن جوانان پویا و مبارز بر جای نگذاشته، پس حقیرانه می اندیشند که شاید این "نوآوری" در سبک، یعنی نشاندن قلم دروغ و ریا به جای زبان رفیق حمید اشرف، کمکی به گرم تر شدن کسب و کار حقیر و رسوای امثال نویسنده ننماید.

صفحه ۴

اشرف دهقانی

ترامپ، مظهر به قدرت رسیدن نژاد

پرستان افراطی در آمریکا

"قنفوس سرخ!" (۲)

... اوپاما در آغاز ریاست جمهوری خود با پرداخت میلیارد ها دلار از بودجه کشور به بانک ها و مؤسسات مالی ای که با اختلاس و چپاول سپرده های مشتریان خود، اوضاع اقتصادی جامعه آمریکا را تا سر حد سقوط و فروپاشی آن به پیش برده بودند، توانست که شئون نظام سرمایه داری را تا حدی به نفع رئیسای کمپانی های مالی مثل "گلدمن تکت"، "مورگان استانی" و "سیتی گروپ" تثبیت بکند. در پایان سال اول حکومت اوپاما، در زمانی که در اقصی نقاط کشور بیکاری و گرسنگی گریبان گیر اکثر کارگران و احاد جامعه شده بود و بیشتر آن ها به خاطر عدم پرداخت اقساط وام مسکن شان بی خانمان شده بودند..." صفحه ۱۲

مقدمه ای بر کتاب خاطراتی از یک رفیق

(به یاد گرامی رفیق مرضیه احمدی اسکوئی)

... در اواخر بهار سال ۱۳۵۰ در شرایطی که رفیق مرضیه هنوز به چریکهای فدائی خلق نییوسته بود در ارتباط با فعالیت های دانشجویی اش در دانشسرای عالی سپاه دانش دستگیر شد. اما در آن زمان به همان گونه که خود وی نوشته است "بازار جنایت" ساواک در ارتباط با مبارزین مسلح به حدی "گرم" بود که چندان سخت گیری در مورد وی به عمل نیاوردند. ساواک پس از سه روز بازجویی وی را آزاد کرد بدون آن که بداند که چه مبارز انقلابی و چه شیرزنی را در چنگال خود داشت که اکنون آزادش می کند..." صفحه ۸

در صفحات دیگر

- چاپ جدید "استالینیسیم و مسئله بوروکراسی در جامعه شوروی" ۳
- در باره درگذشت فیدل کاسترو و انعکاس جهانی آن ۱۰
- چهل و ششمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و هشتمین سالگرد قیام بهمن گرامی باد ۲۰
- گزارشی از تظاهرات وین ... ۲۰

گرامی باد ۱۶ آذر، روز دانشجو!

مصطفی بزرگ نیا، احمد قندچی و مهدی شریعت رضوی



۱۶ آذر ۱۳۹۲، دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی

روز دوشنبه ۱۵ آذر در "دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی" به مناسبت روز دانشجو مراسمی برگزار گردید. اما برخلاف مراسم دولتی دانشگاه تهران، در برنامه این دانشگاه، دانشجویان مقامات دولتی را که به عنوان مهمان برنامه قرار بود در مراسم سخنرانی کنند با ابتکارات خود در محصله قرار دادند. دانشجویان بنرهای بزرگی بر در و دیوار آمفی تئاتر دانشگاه نصب کرده بودند که بر روی آنها شعارهای زیر نوشته شده بود: "دانشگاه ما زنده است"، "دانشگاه پادگان نیست"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و... در این مراسم در مورد زندانیان سیاسی صحبت شد و دانشجویان همگی شعار دادند "زندانی سیاسی آزاد باید گردد".

برخلاف مراسم دولتی دانشگاه تهران، در برنامه این دانشگاه، دانشجویان مقامات دولتی را که به عنوان مهمان برنامه قرار بود در مراسم سخنرانی کنند با ابتکارات خود در محصله قرار دادند. دانشجویان بنرهای بزرگی بر در و دیوار آمفی تئاتر دانشگاه نصب کرده بودند که بر روی آنها شعارهای زیر نوشته شده بود: "دانشگاه ما زنده است"، "دانشگاه پادگان نیست"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" و... در این مراسم در مورد زندانیان سیاسی صحبت شد و دانشجویان همگی شعار دادند "زندانی سیاسی آزاد باید گردد".

همچنین در روز سه شنبه ۱۶ آذر در جلسه سخنرانی علی مطهری نایب رئیس مجلس ارتجاع در دانشگاه امیر کبیر (پلی تکنیک سابق) سخنران با سئوالات زیادی در رابطه با قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷، قتل های زنجیره ای، جنگ ۸ ساله با عراق و جنگ در سوریه از سوی دانشجویان مواجه شد؛ و پرسشگرانی که خواهان پاسخگویی جمهوری اسلامی در مورد سیاستهای سرکوبگرانه اش در ۲۸ سال گذشته بودند سخنران دولتی را در آچمز قرار دادند. طرح پرسش ها بارها با دست زدن و استقبال سایر دانشجویان روبه رو شد.

در برخی دیگر از دانشگاه ها دانشجویان آگاه و مبارز چنان عرصه را بر مقامات حکومتی که برای سخنرانی آمده بودند تنگ نمودند که برخی از این مراسم نمایشی اساسا برگزار نشد. برای نمونه بر اساس گزارش خبرگزاری حکومتی ایسنا قرار بود که کرباسچی (از نزدیکان رفسنجانی و شهردار پیشین جمهوری اسلامی در تهران) در دانشگاه علامه طباطبائی سخنرانی کند. اما وی با اعتراض دانشجویان و سر دادن شعارهایی روبرو شد که بر اساس آنها دانشجویان شعار دهنده خواستار پاسخگویی وی

نگاهی به مراسم های دولتی روز دانشجو امسال در دانشگاه های سراسر کشور و آنچه در آنها گذشت بیانگر وضعیت رسوای جمهوری اسلامی است، به خصوص اگر چنین مراسم های رسوایی را با مراسم های مستقل دانشجویان مبارز مقایسه کنیم رسوایی آنها بیشتر در مقابل دید همگان قرار می گیرد. امسال حسن روحانی رئیس جمهور رژیم در مراسمی که تحت عنوان "روز دانشجو" از سوی مقامات دولتی در دانشگاه تهران سازمان داده شده بود، سخنرانی نمود. سازماندهندگان این مراسم برای مقابله با دانشجویان مبارزی که همواره می کوشند ماهیت چنین مراسم های نمایشی را افشا و آن را به ضد خود تبدیل کنند، مراسم خود را عمدتاً با حضور مقامات دولتی برگزار کرده و تنها تعداد محدودی دانشجو "برگزیده" شده را به مراسم راه دادند. اما شیوه برخورد دولت روحانی با این مراسم آنچنان رسوا بود که روزنامه رسالت در ۱۸ آذر ماه در باره آن در مطلبی نوشت که روز دانشجو "بدون حضور محسوس دانشجویان و با حضور مدیران و «شخصیت» ها برگزار شد". آخر وحشت دولت روحانی از شرکت و دخالت دانشجویان مبارز در چنین مراسمی تا آنجا بود که برگزار کنندگان فریاد ۱۶ آذر حتی برخی از "دست چین شدگان" را هم به مراسم مزبور راه ندادند. به همین دلیل هم روزنامه رسالت در باره این مراسم دولتی چنین گزارش داد: "روز دانشجو، بدون دانشجو" برگزار شد.

هراس و رسوایی جمهوری اسلامی تنها به مراسم فرمایشی دانشگاه تهران ختم نشد و واقعیت وحشت رژیم از دانشجویان مبارز در مراسم های دیگری که امسال به عنوان روز دانشجو شاهدش بودیم نیز خود را نشان داد. به طور مثال روز دوشنبه ۱۵ آذر در "دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی" به مناسبت روز دانشجو مراسمی برگزار گردید. اما

۱۶ آذر، روز دانشجو، سمبل مبارزه دانشجویان علیه استبداد و خفقان برکشور ماست. روز دانشجو چه در زمان استبداد سلطنت پهلوی و چه در دوران سیاه دیکتاتوری جمهوری اسلامی همواره الهام بخش دانشجویان مبارز جهت تداوم مبارزه با دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر ایران بوده است. در دوران سلطنت پهلوی رژیم شاه اجازه برگزاری ۱۶ آذر به مثابه روز دانشجو را نمی داد چرا که این روز یادآور مبارزات دلاورانه دانشجویان علیه امپریالیسم و دیکتاتوری شاه بود. در چنین روزی دانشجویان علیه سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور آمریکا که بعد از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برای تقویت هر چه بیشتر رژیم شاه به ایران سفر کرده بود تظاهرات برپا کرده و فریاد آزادی سر دادند. با هجوم ددمنشان دولت کودتا به تجمع دانشجویان، خون سه دانشجو مبارز (مصطفی بزرگ نیا، احمد قندچی و مهدی شریعت رضوی) سنگفرش های دانشگاه را رنگین نمود. این جنایت چهره رسوای رژیم آمریکایی شاه را هر چه بیشتر افشاء نمود و خیزش دانشجویان در روز شانزده آذر به نمادی در مبارزه مردم ایران برای رسیدن به آزادی تبدیل گشت.

به دنبال روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی که در تمام طول حیات ننگین اش در سرکوب مبارزات دانشجویان آزادیخواه از هیچ دنائی کوتاهی نکرده است؛ مقامات حکومت ریاکارانه و جهت فریب دانشجویان و مردم، ۱۶ آذر را به عنوان روز دانشجو به رسمیت شناختند. اما آنها در همان حال تلاش کردند آنرا از محتوای مبارزاتی اصلی اش تهی سازند. در همین راستا هر ساله جمهوری اسلامی می کوشد با برگزاری مراسم های دولتی و سخنرانی سردمداران جنایتکار خویش در این مراسم ها هم دانشجویان را فریب دهد و هم خود را مدافع روز دانشجو جا بزند.

نداده اند تا جمهوری اسلامی روز دانشجو را صادره نموده و به نفع مقاصد ضد انقلابی خویش به کار گیرد. همه این واقعیات آنهم پس از گذشت ۶۳ سال از مبارزات قهرمانانه دانشجویان قهرمان علیه رژیم شاه نشان می دهد که دانشجویان مبارز می دانند که ۱۶ آذر، روز دانشجو، سمبل مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری است و به همین دلیل هم ارزشهای مبارزاتی این روز و پاسداری از آنها در تقابل با سیاست های رژیم وابسته و سرکوبگر جمهوری اسلامی قرار دارد.

رژیم جمهوری اسلامی در ۲۸ سال گذشته کانال اصلی سلطه امپریالیسم در کشور و عامل اصلی سرکوب هر ندای آزادیخواهانه و هر حرکت مردمی بوده است و همین واقعیت جهت گیری مبارزات دانشجویی ما را تعیین می کند. تجربه مبارزاتی چند نسل از دانشجویان مبارز و رهروان راه بزرگ نیاها، قندچی ها و شریعت رضوی ها در هر دو رژیم وابسته و ضد خلقی شاه و جمهوری اسلامی نشان داده که دانشجویان آگاه برای به ثمر رساندن جنبش مبارزاتی خود باید بدون توهم به دارو دسته های رنگارنگ جمهوری اسلامی، همه توان خود را در راستای نابودی تمامیت رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بکار گیرند. چرا که بدون نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش امکان محیطی آزاد در دانشگاه های کشور فراهم نخواهد شد.

رویدادهای ۱۶ آذر امسال به همت دانشجویان مبارز کوس رسوایی جمهوری اسلامی و فربکاری های روحانی را به صدا درآورد و علیرغم همه شرایط دیکتاتوری و اختناق که بر دانشگاه های کشور حاکم است پژواک گر این پیام گرم و روح بخش مبارزاتی در جامعه ما شد که: " بار دگر شانزدهم آذر، آمد و سر به سر، در قلوب مردم شعله افکند. جنبش دانشجویی ایران، به خون شهیدان، در ره خلقمان، خورده سوکند، که تا آخرین نفس، آخرین نفس، کوشیم و بشکنیم، دیوار این قفس در ره آزادی ایران!"

بنا به برخی از گزارشات در مراسمی که ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر روز ۱۵ آذر ماه از سوی نهاد های دولتی در دانشگاه ارومیه برگزار شد تنها حدود صد دانشجو از هزاران دانشجوی این شهر در این مراسم حکومت ساخته شرکت نمودند. در حالیکه در مراسمی که در همین دانشگاه ارومیه اما دو روز بعد (چهارشنبه ۱۷ آذر) به مناسبت روز دانشجو برگزار شد؛ دانشجویان زیادی شعار می دادند "زندانی سیاسی آزاد باید گردد". خلاصه در عمل دانشجویان آگاه اجازه ندادند که جمهوری اسلامی با مراسم های فرمایشی خود روز دانشجو را آنطور که مایل است مورد سوءاستفاده قرار دهد و با فرب دانشجویان خود را مدافع این روز تاریخی نشان دهد.

نسبت به کل سیستم ضد مردمی موجود و همچنین به روند سیاستهای جمهوری اسلامی در دانشگاه ها نشان می دهند.

جدا از تجمعات اعتراضی دانشجویان، امسال در خیلی از دانشگاه ها شاهد مراسم های مستقلی بودیم که در طی آنها دانشجویان خواستها و مطالبات مستقل خود را فریاد می زدند. برای نمونه دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی تهران صبح ۱۶ آذر به مناسبت روز دانشجو تجمع کرده و شعار می دادند که " دانشگاه پولکی، شهری زورکی ". همه این مراسم ها و تجمعات اعتراضی دانشجویان بیانگر آن است که اولاً وقتی دانشجویان شعار می دهند: " دانشگاه ما زنده است " بر واقعیتی انگشت می گذارند که غیر قابل انکار می باشد. آنها با این شعار این پیام را به جامعه و دیکتاتوری حاکم می دهند که مشعل مبارزه دمکراتیک و آزادیخواهانه در دانشگاه ها علیه رژیم ضد خلقی موجود و استبداد ذاتی آن همچنان فروزان است. ثانیاً چه بایکوت مراسم فرمایشی دولتی از سوی دانشجویان آگاه و چه اقدامات پیشگیرانه سردمداران جمهوری اسلامی به دلیل وحشت از عکس العمل های شجاعانه دانشجویان معترض، آشکار کننده این حقیقت اند که دانشجویان اجازه

درباره فسادهای گسترده اقتصادی در مقطعی که شهردار بود بودند. پرسش ها به گونه ای افشاگرانه بودند که عملاً باعث شدند او نتواند در این دانشگاه سخنرانی کند.

جدا از موارد ذکر شده بنا به برخی از گزارشات، در مراسمی که ساعت ۶ و نیم بعد از ظهر روز ۱۵ آذر ماه از سوی نهاد های دولتی در دانشگاه ارومیه برگزار شد تنها حدود صد دانشجو از هزاران دانشجوی این شهر در این مراسم حکومت ساخته شرکت نمودند. در حالیکه در مراسمی که در همین دانشگاه ارومیه اما دو روز بعد (چهارشنبه ۱۷ آذر) به مناسبت روز دانشجو برگزار شد؛ دانشجویان زیادی شعار می دادند "زندانی سیاسی آزاد باید گردد". خلاصه در عمل دانشجویان آگاه اجازه ندادند که جمهوری اسلامی با مراسم های فرمایشی خود روز دانشجو را آنطور که مایل است مورد سوءاستفاده قرار دهد و با فرب دانشجویان خود را مدافع این روز تاریخی نشان دهد.

در چنین شرایطی است که می بینیم روحانی به دلیل پتانسیل اعتراضی جنبش دانشجویی حتی موفق نشد در مراسم فرمایشی به عنوان روز دانشجو و با وجود دانشجویان گزینش شده، برای خود بازار گرمی کند. در حالی که روز سه شنبه ۱۶ آذر ماه، حدود هفتصد دانشجوی مبارز در دانشگاه تهران دست به تجمع زده و با این اقدام خود مشتکی بر دهان پاه گوی روحانی فربکار زدند. در این تجمع اعتراضی شعار های مبارزاتی زیر روی پلاکارد های دانشجویان نقش بسته بود و یا از زبان آنها شنیده می شد، شعار هائی همچون: "خواست ما معلومه پولی سازی محکومه"، "دانشگاه پولیه، کار آموزی زوریه"، "منطق سرمایه داری، استثمار، بیگاری"، "آزادی اندیشه با تانک و بانک نمیشه"، "دانشگاه پول گردان، تضعیف زحمت کشان"، "دانشجو، کارگر اتحاد اتحاد" و "دانشجوی با غیرت حمایت، حمایت". این شعار ها به روشنی عمق تضاد و وسعت اعتراضات دانشجویان را

چاپ جدید مقاله "استالینیسیم و مسئله بوروکراسی در جامعه شوروی" در سایت سياهکل

مقاله "استالینیسیم و مسئله بوروکراسی در جامعه شوروی" در سال ۱۳۵۳ از سوی چریکهای فدائی خلق ایران در پاسخ به سؤالات گروهی از مبارزین در خارج از کشور که در ارتباط با سازمان بودند، نوشته شده است. این مبارزین در آن زمان تحت نام "جبه ملی در خاورمیانه" فعالیت می کردند. تضاد بین این جریان سیاسی و سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در سال ۱۳۵۵، بعد از ضربات دشمن به سازمان شدت یافت و منجر به قطع ارتباط کامل بین دو طرف گردید. چاپ مجدد مقالات "استالینیسیم و مسئله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی"، "خطوطی در طرح مسئله استالین" و "جواب ما به خطوطی در طرح مسئله استالین"، در تداوم تلاش برای باز نشر آثار دهه پنجاه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران صورت می گیرد. نسخه الکترونیکی این اثر از طریق لینک زیر قابل دسترسی ست.

<http://www.siahkal.com/publication/Stalinism-3-jozveh.htm>

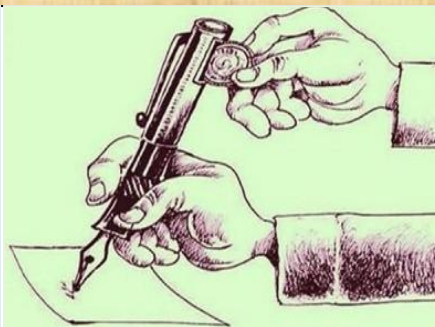
اکتبر ۲۰۱۶



فربرز سنجری

خرزعبلاتی

از برزخ!



"شلیک گلوله هائی به سرشان" به قتل رساند. عین حملات درج شده در صفحه ۶۴۵ آن کتاب چنین است: "در همین خانه بود که رفتار هولناکی از حمید اشرف سر زد. او در آخرین لحظات پیش از فرار، ارژنگ و ناصر شایگان شام اسبی را با شلیک گلوله هائی به سرشان گشت؛ تا مبادا "زنده" گرفتار شوند و از طریق آن دو کودک ۱۲ و ۱۳ ساله، اطلاعاتی به دست ساواک و کمیته مشترک بیفتد."

می دانیم که این دروغ وقیحانه در زمان انتشار آن کتاب با افشاگری های گوناگونی مواجه شد. و هر فرد و نیروی سیاسی از زاویه ای و با تکیه بر تجربیاتی که از شیوه کار ساواک و حمله ساواک به پایگاه های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وجود داشت به تحلیل آن پرداخته و نادرستی آن را بر ملا نمود. از همه مهمتر رفیق مادر، فاطمه سعیدی، مادر رفقا ناصر و ارژنگ در مطلبی تحت عنوان "برای فرزندان من اشک تمساح نریزد" که به صورت نامه سرگشاده ای به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۸۷ منتشر شد با استناد به واقعیت های عینی، رسوائی دروغ پردازی های ماموران وزارت اطلاعات را به شکلی عمیق و از زبان مادری درد دیده عیان ساخت.

اما محمود نادری پس از آن که ادعای ردیلانه وی در مورد کشتن ارژنگ و ناصر شایگان شام اسبی توسط رفیق حمید اشرف با افشاگری های کوبنده و گوناگون رسوا شد، در پاسخ به این افشاگری ها به شگرد شبادانه دیگری دست بازید. وی در مطلبی تحت عنوان "خیالاندیشی و ردّ حقیقت" به تاریخ اول مهر ۱۳۸۸ که آن را: "تأملی در نقد کتاب "چریکهای فدائی خلق" " جلوه می داد، در مورد دروغی که در کتاب خود در رابطه با کشته شدن رفقا ناصر و ارژنگ به دست رفیق حمید اشرف نوشته بود به شگرد جدیدی متوسل شده و مدعی شد که این مسئله را از "صفحات ۳۵ الی ۳۹" نشریه درونی شماره ۲۲ سازمان چریکهای فدائی به تاریخ دی ماه ۱۳۵۵ اخذ نموده

می دانند که خروارها نوشته های سابق خودشان و همکاران شان در مورد مذکور، تاثیر دلخواه دشمنان رفیق حمید اشرف و یارانش را بر روی ذهن جوانان پویا و مبارز بر جای نگذاشته، پس حقیرانه می اندیشند که شاید این "نوآوری" در سبک، یعنی نشان دادن قلم دروغ و ریا به جای زبان رفیق حمید اشرف، کمکی به گرم تر شدن کسب و کار حقیر و رسوای امثال نویسنده بنماید. با در نظر گرفتن این نکته اکنون می توان به این پرداخت که بنا به ادعایی که جناب جلال توکلیان، نویسنده این مطلب سراسر افترا و توهین مطرح می کند، رفیق حمید اشرف در زمان فرار از خانه "تهران نو، خیابان خیام" رفیق ناصر شایگان را همراه با رفیق دختری به گلوله بسته و کشته است. نامبرده برای سندیت دادن به خزعبلات خود تاکید کرده که حمید اشرف این ماجرا را به یکی از رفقا گفته که او هم شرح ماجرا را در "نشریه داخلی شماره ۲۲ چریک ها - به تاریخ دی ماه ۱۳۵۵ - منتشر کرده" است. گرچه نویسنده کوشیده تا برای به خورد مخاطب دادن دروغ هایش ظاهرا "نشریه داخلی" چریکهای فدایی خلق را منبع استناد جعلیات خویش اعلام کند، اما واقعیت این است که خود این استناد نیز یک جعل اندر جعل آشکار است. در حقیقت منبع اصلی این دروغ، محمود نادری یکی از همکاران ارشد نویسنده در نهاد های منتسب به وزارت اطلاعات رژیم می باشد که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در کتاب خود به نام "چریکهای فدایی خلق از اولین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" را به نام وی منتشر نمود.

تمامی کسانی که این کتاب را خوانده و مباحثات در رابطه با آن را تعقیب کرده اند، می دانند که در کتاب مزبور نویسنده با وقاحت خود ویژه اش و بدون ذکر هیچ منبع و سندی مدعی شده بود که رفیق حمید اشرف در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ هنگامی که از خانه "تهران نو، خیابان خیام" که مورد "یورش" نیرو های شاه قرار گرفته بود فرار می نمود دچار "رفتار هولناکی" شده و دو رفیق جوان یعنی رفقا ناصر و ارژنگ شایان شام اسبی را با دست خود و با

نشریه "اندیشه پویا" که چند سالی است در رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی منتشر می شود، اخیرا در شماره ۲۶ خود (مرداد ماه ۱۳۹۵) مقاله دیگری در تخطئه چریکهای فدائی خلق و رفیق کبیر حمید اشرف درج نموده است. عنوان این مقاله که "به بهانه چهلمین سالمرگ" رفیق حمید اشرف به قلم فردی به نام "جلال توکلیان" نوشته شده است "خاطراتی از برزخ" می باشد. مطالعه این مطلب سخیف نشان می دهد که چه نویسنده و چه نشریه مزبور که همواره علیه مارکسیست ها و آزادی خواهان سم پاشی کرده اند، چگونه چهلمین سالگرد مرگ رفیق کبیر حمید اشرف، که همه زندگی اش را فدای آزادی مردمش نمود را بهانه قرار داده اند تا یک بار دیگر علیه چریکهای فدائی خلق لجن پراکنی کرده و تحلیل ها، تئوری ها و ارزش های مبارزاتی که آن ها در جریان مبارزات خود علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه آفریدند و همچنین شخصیت های شناخته شده شان که به اعتبار مبارزات و آرمان ها و پایداری شان در قلب مردم ما جا دارند را مورد تخطئه قرار دهند.

در مقاله "خاطراتی از برزخ" که از قضا سبک نگارش و حال و هوای آن، حال "برزخی" نویسنده در زمان نگارش نوشته را منعکس می کند، نویسنده برای جذب خواننده با یک "نوآوری" به شکلی ابلهانه و متقلبان، خود را به جای رفیق حمید اشرف گذاشته و به نام وی، علیه وی نوشته و مدعی شده است که: "ناصر مجروح و یک رفیق دختر را خودم به رگبار بستم. و شرح عمل به این دستور سازمانی را بی هیچ شرمساری در ۴۳ روزی که بعد از این واقعه زنده بودم، به چند تن از رفقا گفتم." پیش از پرداختن به این جعلیات باید گفت صرف کاربرد این سبک در نوشتن، یعنی جازدن خود به اسم حمید اشرف، پیش از هر چیز ابتذال ادبی قلمزن نان آلوده خوری را به نمایش می گذارد که با چنین ترفندی قصد دارد دروغ هایش را بیشتر به خواننده قالب کند. همچنین چنین سبک نگارشی نشان می دهد که چنین قلم به مزدانی، به خوبی

در تبلیغ علیه چریکهای فدائی خلق و رفیق حمید اشرف کارائی بیشتری خواهد داشت که حال جلال توکلیمان با تکیه بر آخرین نسخه ارائه شده از سوی نویسندگان وزارت اطلاعات، آن را در نوشته اخیرش تبلیغ نموده است. اما شگرد محمود نادری در علم کردن نشریه درونی، مثل تف سر بالا می ماند که هر فرد "حقیر"ی هم به آن استناد کند از آلودگیس مبرا نخواهد ماند، حال چه از جهنم آمده باشد چه از برزخ.

اما، جلال توکلیمان قلم به مزد حقیر وزارت اطلاعات وقتی که به شگرد جدید پیشنهادش استناد می کند، فراموش می کند که خودش قبلا و به دنبال چاپ کتاب دشمن در سال ۱۳۸۷ در مقاله ای به نام (فدائیان خلق: از آرمان خواهی تا پول پوتیسیم - دانه و جوانه) که در نشریه شهروند امروز منتشر شده بود؛ در تکرار اراجیف کتاب وزارت اطلاعات با قاطعیت گفته بود که رفیق حمید اشرف خود شخصا رفقا ناصر و ارژنگ را با شلیک گلوله کشته است. او حتی در این زمینه و در داستان سرائی مشمئز کننده اش، از آن چه در کتاب وزارت اطلاعات آمده بود هم فراتر رفته بود! عین جملات بیشرمانه او در آن مقاله چنین است: "سرانجام ساواک خانه ای را محاصره می کند که در آن دو کودک و نیز حمید اشرف - بنیانگذار و ستاره پرفروغ سازمان و کسی که حتی در زمان حیات خود به "رفیق کبیر" مشهور بود - حضور دارند. نبرد در می گیرد و اعضای خانه تیمی یکی پس از دیگری از پای درمی آیند. در آخرین لحظات، حمید اشرف که راه نجات از مهلکه را می دانست و آن را از دیگران پنهان کرده بود به قصد فرار از خانه خارج می شود، اما هنوز چند گامی برداشته، به پشت بازمی گردد و در اقدامی هولناک دو برادر را که معصومانه و آرام و رنگ پریده در گوشه ای از اتاق پناه گرفته بودند، به سمت دیواری می کشاند، تفنگ را بر سر آن ها نشانه می گیرد و ماشه را می کشد. داستایفسکی گفته بود که مرگ یک کودک می توانست خدا را ناپذیرفتنی کند، اما حتی او نیز مرگ یک کودک را در چنین شرایطی تصور نکرده بود."

همان طور که گفته شد شگرد محمود نادری جهت توجیه دروغ هایش همانند تف سر بالا است که حالا گریبان پسمنام حقیرش را گرفته است. آخر در متنی که نادری به عنوان سیند برای تمامی این داستان سرائی مشمئز کننده چاپ کرده، هیچ کدام از این لاطائلات وجود ندارد. مثلا در حالی که جلال توکلیمان با بلاهت خود ویژه اش مدعی شده که رفیق حمید اشرف "راه نجات از مهلکه را می دانست و آن را از دیگران پنهان کرده بود"، در متن ساخته شده به وسیله نادری گفته می شود که رفیق حمید با رفیق فرهاد صدیقی پاشاکی و یک رفیق دختر مبادرت به فرار نمودند! با چنین رسوائی هائی آیا

عنوان این مقاله که "به بهانه چهلمین سالمرگ" رفیق حمید اشرف به قلم فردی به نام "جلال توکلیمان" نوشته شده است "خاطراتی از برزخ" می باشد. مطالعه این مطلب سخیف نشان می دهد که چه نویسنده و چه نشریه مزبور که همواره علیه مارکسیست ها و آزادی خواهان سم پاشی کرده اند، چگونه چهلمین سالگرد مرگ رفیق کبیر حمید اشرف، که همه زندگی اش را فدای آزادی مردمش نمود را بهانه قرار داده اند تا یک بار دیگر علیه چریکهای فدائی خلق لجن پراکنی کرده و تحلیل ها، تئوری ها و ارزش های مبارزاتی که آن ها در جریان مبارزات خود علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه آفریدند و همچنین شخصیت های شناخته شده شان که به اعتبار مبارزات و آرمان ها و پایداری شان در قلب مردم ما جا دارند را مورد تخطئه قرار دهند.

است که حال می خواهد دروغ های وزارت اطلاعات را به طرز ناشیانه ای از زبان خود رفیق حمید اشرف تکرار و به خواننده قالب کند.

اما پرسیدنی است که چرا نویسنده یا نویسندگان کتاب دشمن در زمان تهیه کتاب ۹۸۴ صفحه ای خود علیه چریکهای فدائی خلق - که بدون شک با توجه به حجم کتاب، چند سالی کار تدوین آن طول کشیده است - به جای رجوع به نشریه داخلی به اصطلاح شماره ۲۲ مورد ادعای خود بدون ارائه هیچ سندی، مدعی کشته شدن ناصر و ارژنگ به دست رفیق حمید اشرف شدند؟ این امر خود نشان می دهد که چنان نشریه داخلی ای اصلا وجود خارجی نداشته و حاصل "خیال اندیشی" های نویسندگان وزارت اطلاعات و وابستگان شان برای رفع و رجوع دروغ های افشاء شده شان می باشد، و گرنه اگر چنین منبعی وجود داشت، آن ها که برای خیلی از دروغ های شان منبعی جعلی درست کرده اند چرا از ابتدا برای اتهام بزرگی که به رفیق حمید اشرف می زنند هیچ منبعی اعلام نکرده بودند. این واقعیت همچنین نشان داد که در واقع نویسندگان وزارت اطلاعات و از جمله محمود نادری در زمان تهیه کتاب علیه چریکهای فدائی خلق به فکرشان نرسیده بود که چنین "سند" نابی را برای فریب خوانندگان خود اختراع نمایند. بر اساس متن منبعی که محمود نادری یکسال و نیم بعد از انتشار کتاب آن را اعلام نمود، روشن است که او برخی از ادعا های سخیف اش را پس گرفته و به آن ها رنگ و جلای جدیدی زده است. امری که بار دیگر نشان می دهد اتهامات وارده به رفیق حمید اشرف، از آس و اساس دروغی بیش نبوده اند.

در نسخه اصلاح شده دروغ ها و اتهامات نادری، تصور دشمنان مردم ما این است که ترکیب کودک و دختر، به عنوان قربانی

است. به این ترتیب کسی که در زمان انتشار کتاب مزبور لازم ندیده بود تا هیچ منبعی برای خواننده در مورد یک ادعا و دروغ بزرگ تاریخی ذکر کند، یک سال و نیم بعد ناگزیر به صرافت یافتن و اعلام منبع افتاد! موضوع درج مسئله قتل در "نشریه داخلی چریکهای فدایی خلق"! از این جا و در این رابطه اختراع شده است!

اتفاقا این درست همان منبع دست ساز نادری و وزارت متبوعه یعنی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ست که اکنون جلال توکلیمان در نوشته اخیرش جهت سندیت دادن به دروغ های وقیحانه اش به آن استناد کرده است. امری که نشان می دهد ایشان پشت سر چه کسی نماز می خواند! و از روی دست چه کسانی کپی می کند. اما با توجه به این واقعیت که "پیشنماز" مزبور خود چه به دلیل شغل نا شریفش در وزارت جهنمی اطلاعات و چه به دلیل دروغ های شاخدارش، رسوای عام و خاص است، بهتر می توان به دلائل وضع اسفناک "پسنماز" برزخی شده پی برد. در این جا باید یاد رفیق کبیر عباس مفتاحی، از بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق را گرامی داشت که همیشه می گفت: "وقتی پیشنهاد چنین باشد وای به حال پسمنماز".

"پیشنماز" یعنی محمود نادری کسی است که یک سال و نیم پس از انتشار کتاب پر از دروغ اش در "پاسخ" به تعداد بی شماری از منتقدینش مطلب دیگری به نام "خیال اندیشی و رد حقیقت" نوشت و ادعاهای قبلی خود را دوباره دست کاری نمود. و بار دیگر نشان داد که در واقع چه نهاد و کسانی در "خیال اندیشی" های جهنمی غوطه می خورند. در این مطلب، محمود نادری متن جعلی ای را تحت عنوان نشریه درونی سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر نمود و به آشکاری در ادعای قبلی خود مبنی بر کشته شدن رفیق جوان ارژنگ به دست رفیق حمید اشرف تغییری ایجاد کرده و در سناریوی جدید به جای ارژنگ یک رفیق دختر قرار داد و مدعی شد که در نشریه درونی سازمان آمده است که: "به رفیق ناصر شایگان گویا تکه ای نارنج [ک] خورده بود و کنار آتش افتاده بود و ناله می کرد. یک رفیق دختر نیز مثل این که تیر خورده بود و کنار آتش افتاده بود که به طرف شان تیراندازی کردم و شهید شدند." اما همین تغییر در داستان کذائی یعنی تعویض جای رفیق ارژنگ شایگان با یک رفیق دختر که هویت اش هم ذکر نشده و روشن هم نشده کیست، نشان داد که هم این اتهام و هم اتهام اولیه که منبعی هم برایش ذکر نشده بود، دروغی بیش نبوده اند. این ها به واقع دروغ هائی هستند که از سوی نویسندگان و نویسندگان کتاب دشمن برای تخطئه رفیق حمید اشرف و چریکهای فدائی خلق ساخته شده بود. رسوایی نویسنده "برزخی" یعنی جلال توکلیمان این

تناقضاتی است. آیا نیازی هست که به چنین چهره رسوائی گفت که در صحنه نبرد هر کس به شکلی و با اصابت گلوله به جایی از بدنش کشته می شود و در نتیجه اصابت گلوله به جمجمه رفقا ارژنگ و ناصر تازه اگر این ادعا درست باشد چه ربطی به اتهامی دارد که شما سخیفانه به رفیق حمید اشرف وارد می کنید؟

از طرف دیگر آن چه در مورد رفیق ارژنگ هم می گوئید با واقعیت انطباق ندارد چرا که عکس جسد رفیق ارژنگ شایگان درج شده در کتابی که خودتان چاپ کرده اید به هیچ وجه بیانگر آن نیست که گلوله ای به جمجمه وی اصابت کرده است و این دقیقا در تقابل با گواهی ادعائی تان از "پزشکی قانونی" رژیم شاه می باشد. واقعا وقتی انسان لاطائلات این جماعت را می خواند انگشت به دهان باقی می ماند که آن ها تا چه حد خواننده خود را ساده فرض کرده اند. جالب است که بعد از این که مامور وزارت اطلاعات "گواهی پزشکی قانونی" را منبع اتهام ردیلا نه خود اعلام کرد برای گمراه نمودن خواننده و نشان دادن دقت خود در دروغ سازی مدعی می شود که: "در این جا اضافه می کنم که سازمان پزشکی قانونی در برکه مربوطه ، نام ارژنگ را به اشتباه ابوالحسن ذکر کرده است." یعنی در میان دریائی دروغ حالا خواننده باید به این باور نماید که راوی داستانی سرتا پا جعلی از چه دقت و صراحتی برخوردار است که متوجه اشتباه پزشکی قانونی رژیم شاه هم شده است! همان طور که دیده شد چه خود اطلاعاتی ها و چه نان آلوده خورهایش علیه حمید اشرف و یارانش که همچون خاری در چشم ارتجاع فرو رفته اند، به صف شده اند. یک بار می گویند حمید اشرف و نه ساواکی های بی همه چیز، رفقا ناصر و ارژنگ را کشته است! وقتی رسوا می شوند و مورد سؤال قرار می گیرند که شاهد شما کیست؟ جواب می دهند "نشریه داخلی" چریکهای فدایی خلق؛ و با کم حافظگی مختص دروغ گویان اضافه می کنند که بله! همان طور که گفتیم در این نشریه داخلی تایید شده که حمید اشرف رفیق "ناصر" و یک رفیق "دختر" را با شلیک گلوله کشته است! و دوباره که این تناقض و فریبکاری شان با خنده و استهزای افکار عمومی روبرو می شود، باز هم از تک و تا نیفتاده و می گویند آخر پزشک قانونی شاه نام ارژنگ را به اشتباه، ابوالحسن ثبت کرده است!!

این ها همه نمایش آشکار یک ورشکستگی ضد انقلابی و رسوای نادری ها و جلال توکلیان ها و سایر کارمندان فکری دشمن می باشد. با نگاهی به این دروغ سازی ها ، دیگر تعجبی نخواهد داشت اگر سربازان امام زمان هر وقت هم مصلحت دیدند

با توجه به این که من خود در آن دوران در زندان بودم ، پس از خواندن ادعای نویسنده وزارت اطلاعات در مورد نشریه درونی مورد بحث و در مورد وجود چنان گزارشاتی در سازمان آن دوره ، از افراد مختلفی که در آن سال ها در صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت می کردند ، در مورد صحت و سقم چنین نشریه ای سؤال نمودم که همگی از وجود چنان نشریه درونی ابراز بی اطلاعی نمودند. این امر نیز به نوبه خود نشان می دهد که چنین نشریه ای ساخته تخیلات و اختراع وزارت اطلاعاتی های جمهوری اسلامی می باشد.

درست به همین خاطر است که جلال توکلیان در نوشته خود حتی جرات نمی کند که مطابق رسم جاری ضرورت قید کردن نام منبع یا مرجع در یک نوشته مربوط به مسایل تاریخی را به خواننده بگوید، چرا که منبع وی در استناد به "نشریه داخلی" چریکهای فدایی خلق اظهارات "پیشنماز"ش یعنی محمود نادری ست.

از سوی دیگر استناد به نشریه درونی کذائی و نقل دروغ های جدید در رابطه با آن ، بیش از پیش دروغ بودن اساس آن چه وزارت اطلاعات در کتابی که به نام محمود نادری منتشر نمود را برملا می سازد. طرح ادعا های مختلف و متضاد با هم از یک واقعه واحد نشان می دهد که همه داستان سازی های این جماعت که حرفه ای جز جنایت علیه مردم و اذیت و آزار و سرکوب مردم ستمدیده و شکنجه زندانیان سیاسی ندارند و در ۲۸ سال گذشته نشان داده اند که کسب و کارشان جز مرگ و نیستی نمی باشد ، دروغی بیش نبوده و تنها برای تخطئه چریکهای فدائی خلق و تحریف یک دوره درخشان از مبارزات مردم ایران علیه ظلم و استبداد عنوان می شوند.

پیشنماز جلال توکلیان یعنی محمود نادری برای خدشه وارد ساختن به چریکهای فدائی خلق در دست و پائی که برای توجیه دروغ های خود می زند ، وقتی که با ظرافت ابلهانه اش رفیق دختری را جایگزین رفیق ارژنگ کرد و به این وسیله نادرستی ادعای اولیه اش را - چه متوجه بوده باشد و چه نباشد - آشکار نمود ، از تک و تا نیفتاده و مدعی می شود که: "اگر من مبتنی بر این روایت از کشته شدن هر دو کودک توسط حمید اشرف سخن گفته ام فقط بر اساس گواهی پزشکی قانونی است که مرگ هر دو را ناشی از شلیک به جمجمه اعلام کرده است." می گویند دروغگو هر چه که بیشتر تلاش کند تا دروغ هایش را موجه جلوه دهد، بیشتر در دام دروغ گویی های خود دست و پا خواهد زد. نادری مصداق چنین واقعیتی ست. این سخنان که در توجیه تناقض روایت قبلی این فرد اطلاعاتی با روایت آخرش عنوان شده است باز خود دارای

بهرتر نیست که جناب توکلیان کاری به داستانیفیسکی نداشته باشد و خود را با زندگینامه نوشتن برای "شیخ فضل الله نوری" (۱) (آخوند مرتجع ضد مشروطه) سرگرم کند. به خصوص که وی هوادار دو آتشه رژیمی است که کودک کشی و زن ستیزی یکی از مشخصه های آن می باشد.

از آن جا که کل داستانی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مطرح کرده ساختگی و دروغ است نیازی هم نیست که وزارت اطلاعاتی ها و یا قلم به مزدان آن نهاد معلوم الحال توضیح دهند که بالاخره اگر منبع ادعای آن ها اسنادی است که از ساواک به دست آن ها افتاده و ارثیه آن نهاد جنایتکار به فرزند خلفش می باشد ، چگونه نویسندگان وزارت اطلاعات متوجه ترکیب کودک و دختر نشده و داستان درج شده در کتاب "چریک های فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" را بر اساس کشتن دو کودک ساخته و مونتاژ کرده بودند و در آن کتاب کذائی نامی از رفیق دختر نبرده بودند! به راستی چگونه ممکن است نهادهای که در دروغ سازی و افترا بستن به چریکهای فدائی تا آن جا پیش می رود که حتی رفقای که در زیر شکنجه های وحشیانه ساواک جان باخته اند را همکار ساواک جلوه می دهد ، فراموش کرده باشد که رفیق حمید اشرف در زمان فرار از خانه "تهران نو، خیابان خیام" رفیق دختری را هم با شلیک به او، کشته است !؟

مطلب مهم دیگر در رد ادعاهای نویسنده برزخی و پیشنمازش این است که اگر نشریه درونی ای که اینان مدعی نقل قول از آن هستند در اختیار ساواک بوده و از این طریق به دست وزارت اطلاعاتی ها رسیده است چرا خود ساواک که از قول رفیق حمید اشرف نامه جعل می کرد و مدعی می شد که چریکها برای حفظ "ایدئولوژی بنیادی" شان ناراضیان داخلی را "تصفیه درون سازمانی" می کردند ، چنین سندی را در همان زمان در روزنامه هایش منتشر نکرد و از افشای چنین سند مهمی سر باز زده و از آن علیه چریکهای فدائی استفاده نکرده است؟ آیا همین واقعیت بیانگر آن نیست که نشریه درونی کذائی که اطلاعاتی های جمهوری اسلامی و وابستگان شان برای تأیید دروغ های خود علیه رفیق حمید اشرف و چریکهای فدائی خلق عنوان می کنند اساسا وجود خارجی نداشته است؟ واقعیت این است که تا کنون علیرغم انبوهی از مطالبی که در رابطه با چریکهای فدائی خلق و تاریخ آن حتی از طرف نیروهای راست نوشته شده کسی ادعای مطلع بودن از وجود چنین نشریه ای نکرده است.

جدی گرفت چون نه از طرف آدم های جدی زده می شوند و نه خود آن هائی که چنین می گویند به آن باور دارند. بالاخره گویندگان چنین سخنانی تجربه آن چه که "سربازان گمنام امام زمان" در دوران "ولایت مطلقه فقیه" بر سر مردم و زندانیان آورده اند را دیده و یا خود از مجریانش بوده اند و می دانند که سازمان دهندگان کهریزک با در بنیدان خود چگونه رفتار می کنند. به همین دلیل هم چنین پیشنهاد هائی را باید فقط خُزعلاتی از برزخ تلقی نمود.

از آن جا که نوشته جلال توکلین بر اساس دروغ های ماموران وزارت اطلاعات و نامه های جعلی ساواک شاه که در جمهوری اسلامی به عنوان "سند" معرفی می شوند نوشته شده و رسوائی استناد به چنین منابعی، بار های بار نشان داده شده است، به نظر می رسد که نیازی به پرداختن بیشتر به "خُزعلاتی از برزخ" وجود ندارد.

آذر ۱۳۹۵

زیرنویس ها:

۱- یکی از نوشته های ایشان شرح حال و زندگانی شیخ فضل الله نوری می باشد.

۲- نویسنده معلوم الحال "نخواهای حمید اشرف به بهانه چهلمین سالمرگ خاطراتی از برزخ" در مقاله سرتاسر هجو خود ضمن مقایسه رفیق حمید اشرف با رهبر مافیا در فیلم پدر خوانده (مایکل کورلئوده) مزه می پراند و می نویسد که: "آره کلاه کارگری ات را بالاتر بگذار رفیق کبیر مایکل کورلئوده، خونسرد بی حیا چه سرسختی و قاطعیتی برای تصفیه عناصر ناصالح و بی کیفیت از سازمان داشتی".

به گلوله باران کردن آن جا پرداخته و بی محابا آتش مسلسل های تان را به روی ساکنان آن جا گشودید و پیکر هر یک از آنان را با ده ها گلوله سوراخ سوراخ کردید و به این ترتیب با کشتن آن کودکان، "جنایت هولناکی" آفریدید؟ چرا چنین "انتقاد" ساده ای را به همپالکی های تان نکردید؟ طرفداری از ساواک تا به کجا؟".

حال جلال توکلین در خاطراتش از برزخ برای پی اثر کردن این استدلال درست و منطقی می نویسد که: "شیوه ساواک این بود که خانه ای را که محاصره می کرد از چریک ها می خواست زنده تسلیم شوند. حتی در آن لحظه می توانستیم آن ها را به بیرون روانه کنیم و بعد خودمان جنگ را شروع کنیم." در حالی که در توصیف صحنه حمله به خانه، خود محمود نادری در بازسازی نشریه داخلی فوق الذکر نوشته بود که: "متعاقب این حرفم به سرعت به طرف در رفتم و آن را کمی باز کردم و از قسمت پایین آن به کوچه نگاه کردم که در همان لحظه تیری از جلوی صورتم رد شد و به در نشست. به سرعت به طرف اتاق برگشتم." یعنی به ادعای نوشته ساخته شده به وسیله وزارت اطلاعات حتی باز کردن گوشه در خانه از سوی رفقای محاصره شده با شلیک ماموران ساواک مواجه شده بود. حال این از برزخ برگشته بی نوا می خواهد که رفقا در را باز می کردند و ناصر و ارژنگ را بیرون می فرستادند و ساواکی های جنایت کار هم حتما نخست از روی "کودک-دوستی" مراتب امتنان و سپاس خود را به چریکها اعلام می کردند و شاید هم دسته گلی برای آن ها می فرستادند و پس از پایان مراسم و آمادگی آن گاه "جنگ" خود را شروع می کردند! چنین حرف هائی در دفاع از خوی جنایتکارانه ساواک را نباید

داستان فوق را تغییر دهند و دروغ جدیدی ساز کنند. باید گفت که فقط مانده که فردا یکی دیگر از قلم به مزدان وزارت اطلاعات خواب نما شده و ادعا نماید که اصلا ساواک شاه به خانه "تهران نو، خیابان خیام" حمله نکرد، بلکه این خود حمید اشرف بود که همه اعضای آن خانه را "تصفیه درون سازمانی" نمود! راستی در چنین حالتی، این هائی که تا کنون از روی دست چنین پیشنماز هائی کپی می کردند، چه دارند که بگویند؟ خوب در مسابقه دروغ و وقاحت، مامورانی پیدا شده اند که از قبلی ها جلو زده اند. آیا نباید کلاه شان را برای همکاران "خونسرد و بی رحم" که تازه پا به میدان خُزعلات گفتم گذاشته اند "بالا" بگذارند. (۲)

یا چنین رسمی در مافیای وزارت اطلاعات وجود ندارد و در این مافیا رسم این است که هر کس ساز خودش را بزند و کلاه سر دیگری بگذارد!

در خاتمه این مطلب بد نیست به این امر هم اشاره شود که می دانیم که رفیق مادر - مادر شایگان - در نامه سرگشاده اش خطاب به نویسندگان کتاب دشمن نوشته بود که: "حالا که با ناشی گری به جلد روباهی مکار رفته و خود را طرفدار سینه چاک کودکان من جلوه می دهید، حداقل در این کتاب "انتقاد"ی هم به همپالکی های ساواکی تان می کردید و به آن ها می گفتید شما که آن "منزل" را از قبل شناسائی کرده و می دانستید که دو کودک در آن زندگی می کنند، چرا به طریقی عمل نکردید که جان آن دو حفظ شود؟ چرا با وجود آگاهی به حضور کودکان بی دفاع در آن "منزل"،

پناهجویان باید بمانند! خلاصه گزارشی از تظاهرات مردم اتریش ... از صفحه آخر

در این تجمع خواستهای معترضین به این شرح قرائت شد: ما به شدت به اخراج پناهجویان اعتراض می کنیم و می خواهیم که دولت اتریش بلافاصله افراد اخراجی را دوباره به اتریش برگرداند و امکان زندگی مناسب و به دور از هرگونه فشارپلیسی را برای آنها و فرزندانشان مهیا کند. ما خواهان این هستیم که دولت اتریش درخواست پناهندگی آنها را قبول کند. ما می خواهیم که دولت حق و حقوق انسانی آنها را به رسمیت بشناسد و برای کودکان آنها امکان تحصیل و آموزش و رشد در یک محیط به دور از جنگ و گریز فراهم نماید. این پناهجویان در زمستان سال گذشته به طور قانونی از طریق بالکان توسط مقامات اتریشی به این کشور آورده شدند. تجمع کنندگان همچنین اعلام کردند که به اخراج پناهجویان افغانستانی اعتراض دارند و برای آنها و دیگر پناهجویان حق پناهندگی دائم با تاکید بر حق تجدید دیدار با خانواده را درخواست می کنند. بنا به گفته معترضین اگر اتحادیه اروپا ماندن آنها را تضمین نکند حدود ۸۰۰۰۰ پناهجوی افغانستانی با سرنوشت نامعلوم به کشور خود برگردانده خواهند شد!! و این در شرایطی است که بازگشت اجباری به افغانستان برای آنها بسیار خطرناک خواهد بود. به همین دلیل هم تظاهرکنندگان فریاد می زدند که: ما خواهان رعایت حقوق پناهندگی برای همه پناهجویان هستیم. در طول مسیر راهپیمایی گروه های موزیک تظاهرکنندگان را با نواختن طبل همراهی می کردند و مردم با دادن شعارهایی بر خواسته های خود تاکید می کردند. تظاهر کنندگان شعار می دادند "پناهندگان باید بمانند روبرت هوفر را باید بیرون انداخت"، "ما آموزش و پرورش و کار برای همه می خواهیم"، "زنده باد همبستگی بین المللی"، "همبستگی یعنی مقاومت"، "هر انسانی حق زندگی دارد"، "پناهندگان باید بمانند"، "سلب مالکیت از ثروتمندان" و "مرگ بر فاشیسم و نژادپرستی!"

در تظاهرات روز شنبه ۲۶ نوامبر ۲۰۱۶ گروه ها و سازمان های مختلفی شرکت کرده بودند که از میان آنها گروه های زیر را می توان نام برد.

SLP (Sozialistische LinksPartei), Linkswende, Junge Link, Der Funke, Antifaschistische Aktion, KPÖ

IA*RKP (Initiative für den Aufbau einer Revolutionär-Kommunistischen Partei)

KJÖ (Kommunistische Jugend Österreich), Flüchtlinge Willkommen!, Asyl in Not!,

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - وین

۲۶ نوامبر ۲۰۱۶

می‌گفتند چرا ازدواج نمی‌کنی همیشه پاسخ می‌داد دختری را پیدا کنید که تا حدی با من همفکر بوده و از شعور اجتماعی لازم برخوردار باشد؛ و حالا مرضیه با درجه بالائی از شعور اجتماعی و سیاسی و با روحیه رزمندگی در کنار بهروز بود. مادرم نیز با شادی و غرور به پسر عزیزش که مهر و محبت‌اش به او به معنی واقعی کلمه عاشقانه بود می‌گفت: "آره پسر من این طوری درسته. پسر و دختر باید یک مدتی با هم بگردند، با هم آشنا بشوند و بعد با هم عروسی کنند." برای درک پاسخ بهروز به دوستانش لازم است توضیح دهم که در سال‌هایی از دهه چهل بی توجهی به مسایل سیاسی جو غالب در میان اکثر جوانان ایران و به خصوص در میان جوانان دختر بود. در میان آنها همان معیاری برای زندگی شایع بود که فرهنگ غالب اشاعه می‌داد. در مورد اغلب دختران جو به گونه‌ای بود که حتی به سختی می‌شد دختران علاقه مند به مطالعه کتاب‌های اجتماعی ارزشمند را سراغ گرفت.

برای من روشن نیست که مرضیه و بهروز در چه مقطعی با هم آشنا شده بودند. با توجه به این که مرضیه در اسکو، نزدیک آذرشهر یعنی محلی که بهروز در آن جا تدریس می‌کرد، معلم بود چه بسا که آنها پیشتر همدیگر را دیده و با هم آشنا بودند. ولی در هر حال آنها در شرایطی پیوند نزدیک تری با هم پیدا کردند که تشکل چریک‌های فدائی خلق در حال شکل‌گیری بود. این مقطعی بود که بهروز گردآوری نیرو و سازماندهی آنها را وظیفه خود قرار داده و برای این منظور با کسانی که روحیه مبارزاتی در آنها سراغ داشت تماس می‌گرفت. مسلماً روحیه والای مبارزاتی مرضیه و دلاوری‌های تحسین بر انگیزی که حتی در برخوردهای عادی او نمایان بود نمی‌توانست از چشم بهروز دور بماند. آنها اغلب در کتاب فروشی شمس در تبریز همدیگر را می‌دیدند و دوستان در جریان این رابطه قرار داشتند. یک بار بهروز در مورد مرضیه (بهتر است بگویم در مورد دختری که می‌دانستیم وی با او مراوده دارد) به من گفت که دختر خیلی خوبی است ولی روی نظرات سیاسی‌اش باید کمی کار کرد؛ و آنها با هم مطالعه می‌کردند و در مورد مسایل سیاسی با هم بحث و گفتگو می‌کردند. بعد، مرضیه به تهران رفت. او در دانشسرای عالی سپاه دانش درس می‌خواند و از آن جا هم چنان با بهروز در رابطه بود. اتفاقاً در اواسط سال ۱۳۴۹ (چند ماه قبل از رستاخیز سیاهکل) که من در رابطه با سازماندهی جدید گروه (رفیق احمدزاده) برای پیشبرد مبارزه مسلحانه به تهران رفتم تا به عنوان یک انقلابی حرفه‌ای در یک خانه تیمی فعالیت کنم، برای این که رفتم به تهران را برای خانواده خودم توجیه کنم از اطلاعاتی که بهروز از محل تحصیل مرضیه داشت سود بردم. به واقع بهروز مرا از وجود دانشسرای عالی سپاه دانش و محل آن



دورنا؟ اُوخچی آل ایندن یارالی دورنا... سن کیتسن باغلار سارالی دورنا...، و من با یاران شکنجه شده‌ام بودم، شاید او هم که نی می‌نواخت به آنها می‌اندیشید.

بگذارید اکنون که چاپ جدید این کتاب فرصتی فراهم نمود تا در باره رفیق گران قدر و عزیزم مرضیه بنویسم اندکی هم از خاطرات خود با او بگویم.

اولین بار رفیق مرضیه را در مشهد دیدم. اواخر سال ۱۳۵۲ بود. قرار دیدار را رفیق ارزنده و کبیر علی اکبر جعفری ترتیب داده بود. محل قرارمان کوچه پهن و ساکتی بود که بوته گل‌هایی در کناره‌ای از آن، زیبایی خاصی به آن محل بخشیده بود. زیبایی گل‌ها و سکوت کوچه که راز دار می‌نمود، فضای دلپذیری ایجاد کرده و هیجان و احساس خوش مرا برای دیدن یک رفیق دختر جدید چندین برابر می‌کرد. من از یک طرف کوچه می‌رفتم و مرضیه از روبرو می‌آمد. رفیق جعفری فقط به من گفته بود که یک رفیق دختر به نام لیلا که آذربایجانی است بر سر قرار من خواهد آمد. وقتی به هم رسیدیم و رمزها رد و بدل شد مرضیه با بی‌قراری که عشق در آن غلغله می‌زد مرا به آغوش کشید. چشمانش پر اشک شد و اولین سخنانی که بر زبان آورد این بود: "همین که از دور دیدمت شک نکردم که خودتی چون راه رفتنت مثل بهروز بود، و اضافه کرد، انگار که بهروز داشت می‌آمد. معلوم بود که او می‌دانست که بر سر قرار چه کسی آمده است و نام بردن از بهروز (برادر فدائی من، بهروز دهقانی) با آن احساسات گرم (درست تر است بگویم آتشین) گویای دریائی از خاطره بود که او از بهروز در ذهن و وجود خود داشت. جملات مرضیه که به زبان ترکی ادا می‌شد مرا بی‌اختیار به تبریز و به دوره‌ای برد که او و بهروز مرتب با هم بودند و با هم این ور و آن ور می‌رفتند، همان زمانی که دوستان بهروز می‌گفتند که بهروز بالاخره دختر دلخواهش را پیدا کرد. آخر بهروز در پاسخ دوستان که

در اواخر بهار سال ۱۳۵۰ در شرایطی که رفیق مرضیه هنوز به چریک‌های فدائی خلق نپیوسته بود در ارتباط با فعالیت‌های دانشجویی‌اش در دانشسرای عالی سپاه دانش دستگیر شد. اما در آن زمان به همان گونه که خود وی نوشته است "بازار جنایت" ساواک در ارتباط با مبارزین مسلح به حدی "گرم" بود که چندان سخت‌گیری در مورد وی به عمل نیاوردند. ساواک پس از سه روز بازجویی وی را آزاد کرد بدون آن که بداند که چه مبارز انقلابی و چه شیرزنی را در چنگال خود داشت که اکنون آزادش می‌کند. به صورتی که خود رفیق مرضیه می‌گفت در جریان این بازداشت بسیاری از یادداشت‌ها، داستان‌ها و شعرهای او از بین رفتند. او از احساسات خود در دوره بازداشت‌اش نوشته و در پایان، ترجمه یک نغمه دلنشین آذربایجانی را هم ذکر کرده است. با توجه به عشق و علاقه رفیق مرضیه به زبان مادری خود و این که وی تا به آن حد به این زبان تسلط داشت که به ترکی شعر می‌گفت، با حسرت باید گفت که اگر زبان ترکی توسط رژیم‌های وابسته به امپریالیسم به بند کشیده نشده بود و رفیق مرضیه می‌توانست نظرات و احساسات خود را به زبان مادری‌اش بیان کند، با الهام از همین نغمه‌ها و شعرهای پر محتوا و غنی فولکلوریک آذربایجان که در همه وجودش جاری بودند می‌توانست گنجینه ادبیات مردم خویش را پر بارتر کند، در این صورت امروز شاهد اثری حتی گران بها تر از اثر حاضر می‌بودیم. می‌نویسد: "برخاستم با درونی متلاطم از کینه و خشم و ایمان به راه افتادم و حتی ذره‌ای تردید نداشتم که زندگیم یک آن خالی از مبارزه نخواهد بود. شب به همه جا دامن می‌گسترده. روزه بادی وحشی با روزه سگ‌ها می‌آمیخت. سربازی با آوای غمگین نی لبک خود، این آهنگ ترکی را می‌نواخت:

آی درنای زخمگین، از کجائی؟ ای که ز تیر صیاد، زخمگین و خسته‌ای ... بی تو باغ‌ها می‌پژمرند، بی تو... (یارالی دورنا، سن هارالی سان هارالی

رفیق مرضیه در مورد یکی از مبارزین آن گروه (مصطفی شجاعیان) می‌گفت که وی آگاهانه با حساب گری‌های خرده بورژوازی از پیوستن هر چه زودتر او به چریکهای فدائی خلق ممانعت کرده بود؛ و مرضیه از این امر بسیار خشمگین و عصبانی بود. رفیق مرضیه می‌گفت که در گروه‌شان تنها مصطفی با چریکهای فدائی خلق ارتباط داشت ولی در حالی که افراد گروه صادقانه با همه وجود و با پاک باختگی کامل خواهان پیوستن به چریکها بودند (این به واقع از فرهنگ و روحیه وحدت طلبانه‌ای ناشی می‌شد که در آن زمان به صورت غالب در میان همه انقلابیون وجود داشت)، او برخورد معامله گرانه با چریکها داشت و به بهانه‌هایی ارتباط آنها را با سازمان برقرار نمی‌کرد. مرضیه ناراحتی و خشم خود از این امر و از مصطفی شجاعیان را در شعر بلندی به زبان فارسی سروده بود که آن شعر را هم برای من خواند. او گفت که پس از ضربه ساواک به گروه رفیق نادر شایگان در شرایط امنیتی خاصی که به وجود آمده بود، بالاخره مصطفی شجاعیان ارتباط آنها را با چریکها برقرار نمود و او و صبا بیژن زاده با جدا شدن از شجاعیان مستقلاً به چریکهای فدائی خلق پیوستند. البته هم رفیق مرضیه و هم رفیق صبا هر یک این موضوع را با جزئیات هر چه بیشتری به طور کتبی نوشته و در اختیار رفقای سازمان قرار داده بودند. اتفاقاً مصطفی شجاعیان نیز همان زمان که از این امر مطلع شده بود در نوشته خود که بعداً به عنوان "پنج نامه به چریکهای فدائی خلق" منتشر شد در اول نامه پنجم به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد: "چنان که فریدون می‌گفت، فاطمه و مهین مطالبی در باره روابط گذشته و در باره شخص من نوشته‌اند که همه یا مثنی از آنها را فریدون شفاهاً با این کمترین در میان گذاشت." در این نوشته او در دفاع از خود مطرح کرده است که نه فقط او بلکه رفقای دیگر هم موافق بوده‌اند که پیوستن گروه به چریکها به تعویق انداخته شود. لازم به توضیح است که فریدون یکی از نامهای مستعار رفیق حمید اشرف بود و منظور از فاطمه، رفیق مرضیه و منظور از مهین، رفیق صبا بیژن زاده می‌باشد. (در اینجا به این موضوع هم باید اشاره کرد که قلم به دستانی که در بساط رژیم جمهوری اسلامی به خوش رقصی مشغولند- امثال هوشنگ ماهروی - امروز ظاهراً در دفاع از مصطفی شجاعیان که هر عقیده انحرافی و هر خطائی هم که داشت مبارزی جان بر کف علیه رژیم شاه بود نوشته‌های او را به وسیله‌ای برای سم پاشی علیه چریکهای فدائی خلق قرار داده‌اند).

(ادامه دارد)

مرضیه از چگونگی پیوستن‌اش به سازمان گفت. در سال ۵۰، بهروز دهقانی به قیمت تحمل وحشیانه ترین شکنجه‌ها، از مرضیه و مبارزینی چون او که آنها را می‌شناخت حفاظت کرده بود. مرضیه که به چریکهای فدائی خلق دسترسی نداشت با مبارزینی که می‌شناخت گروهی را شکل دادند. این گروه پس از شهادت رفقانی از آن در یک درگیری مسلحانه، به عنوان "گروه نادر شایگان" شناخته شد. رفیق مرضیه از عشق خود به چریکها می‌گفت و این که سازمان چریکهای فدائی خلق را سازمان خود می‌دانست و همه آرزویش آن بود که بتواند به این سازمان وصل شده و نیروی مبارزاتی خود را در جهت رشد و اعتلای چریکهای فدائی خلق صرف کند. او این عشق را در شعر "دالغا" به خوبی بیان کرده است.

قال می‌سان...). از مرضیه تکنیک مقابله با بی خوابی را هم یاد گرفتیم. در آن سال که همه ما به دلیل حجم بالای کار مبارزاتی بی خوابی زیادی می‌کشیدیم او توصیه می‌کرد که چشمانمان را حتی برای یک دقیقه هم که شده ببندیم و ساکت بنشینیم. می‌گفت که همین یک دقیقه انرژی زیادی به انسان می‌دهد؛ و واقعاً هم همین طور بود.

مرضیه از چگونگی پیوستن‌اش به سازمان (چریکهای فدائی خلق) گفت. در سال ۵۰، بهروز دهقانی به قیمت تحمل وحشیانه ترین شکنجه‌ها، از مرضیه و مبارزینی چون او که آنها را می‌شناخت حفاظت کرده بود. مرضیه که به چریکهای فدائی خلق دسترسی نداشت با مبارزینی که می‌شناخت گروهی را شکل دادند. این گروه پس از شهادت رفقانی از آن در یک درگیری مسلحانه، به عنوان "گروه نادر شایگان" شناخته شد. رفیق مرضیه از عشق خود به چریکها می‌گفت و این که سازمان چریکهای فدائی خلق را سازمان خود می‌دانست و همه آرزویش آن بود که بتواند به این سازمان وصل شده و نیروی مبارزاتی خود را در جهت رشد و اعتلای چریکهای فدائی خلق صرف کند. او این عشق را در شعر "دالغا" به خوبی بیان کرده است: "... بیلیردیم دریا لاردا/ دالغالار قوجاغیندا/ خیرداجا آرخلار اوچون/ یئنی حیات دوغولار... ایندی قاریشمیشام من/ قورتولماز دالغالار/ وارلیغیمیز چالیشماق/ یوخلوقوموز دایناماق". ترجمه فارسی: "...می‌دانستم که در دریاها در آغوش امواج، جویباران کوچک، هستی تازه‌ای می‌یابند... اینک پیوسته‌ام/ به امواج بی پایان/ هستی مان تلاش/ و نیستی مان آسودن است".

مطلع کرد و به من گفت که به خانواده بگویم که به تهران می‌روم تا در آن دانشسرا تحصیل کنم.

در طول راه مرضیه از خاطراتش با بهروز گفت و از تأثیری که صداقت و پاکی او روی وی داشته است. او از احساسات انقلابی‌اش در رابطه با من هم گفت و به تصور آن که من شعری که وی به یاد من سروده بود را خوانده‌ام (که در آن موقع نخوانده بودم) گفت در تمام مدتی که آن شعر را می‌نوشتیم تو در مقابل چشمانم بودی. من حقیقتاً نمی‌دانستم در مقابل احساسات پاک انقلابی او چه باید بگویم. برای من از همان زمان‌ها این طور جا افتاده که چنین احساس‌هایی هر چند در رابطه با یک شخص بیان می‌شود ولی به واقع بیانگر نهایت صمیمیت و عشق گوینده‌اش نسبت به مبارزه انقلابی و انقلابیونی است که در راه رهایی توده‌های زحمتکش و رنج‌دیده ایران از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزند. می‌دانستم و می‌دیدم که مرضیه خود به جرگه چنین انقلابیونی تعلق دارد. در کنار من زنی دلاور و سلحشوری راه می‌رفت که در عین حال شاعری هنرمند بود، شاعری که قادر بود هم به زبان ترکی و هم فارسی احساسات ظریف و عمیق انقلابی‌اش را در قالب شعر بیان کند.

مدت کوتاهی پس از این دیدار به پایگاهی منتقل شدم که رفیق مرضیه نیز در آن جا بود. در پایگاه فرصت بیشتری برای صحبت با یکدیگر داشتیم. در آن جا او با جزئیات هر چه بیشتری موضوع آمدن دو زن همراه با مأموران امنیتی شاه به دانشسرای عالی سپاه دانش برای دستگیری من در اردیبهشت سال ۵۰ را توضیح داد. آن دو زن در کلاس‌های مختلف حضور یافته و از دانشجویان سراغ "اشرف" را می‌گرفتند. رفیق مرضیه بسیار تأسف می‌خورد که در آن روز در دانشسرا نبوده و می‌گفت وقتی دوستانم آمدن مأموران و آن دو زن را تعریف کردند قلم به تپش در آمد و آرزو می‌کردم که در آن روز بودم و کتک مفصلی به آنها می‌زدم.

رفیق مرضیه را در آن خانه تیمی در پشت دستگاه پلی کپی به خاطر می‌آورم. او از ماهنی‌ها (ترانه‌ها) و آهنگ‌های ترکی و آوازهای غنی فارسی برایم حرف زد و خود یک ترانه به زبان فارسی خواند. تا آن زمان نمی‌دانستم که مرضیه چنان صدای زیبا و دلنشینی هم دارد. من برای او یکی از ماهنی‌های "دورنا" را خواندم و به او گفتم که وقتی از شهادت بهروز در زیر شکنجه مطلع شدم، این را در سلول به یاد او می‌خواندم. (...ایلیک باهار گلدی، دورنالار گلدی، تک جه سن گلیب چیخمادون‌هاردا

هر چه برافراشته تر باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران!

در باره درگذشت

فیدل کاسترو

و انعکاس جهانی آن



فیدل کاسترو، کسی که انقلاب کوبا را به همراه یاران انقلابی اش به ثمر رسانده بود روز جمعه ۲۵ نوامبر ۲۰۱۶ در سن ۹۰ سالگی درگذشت. انعکاس جهانی این خبر با توجه به این که از هشت سال پیش او بطور رسمی از رهبری دولت کوبا

کناره گیری کرده بود، خود نشان دهنده جایگاه وی به عنوان یکی از طلایه داران مبارزه مسلحانه علیه سلطه امپریالیستی در دهه ۵۰ میلادی و مخالفت های او با امپریالیسم آمریکا و تلاش هایش برای ساختمان کوبائی آزاد از سلطه امپریالیسم می باشد.

فیدل رهبری بود که به گزارش روزنامه گاردین، سازمان های اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا از زمان قدرت گیری نیروهای انقلابی در کوبا (در ژانویه سال ۱۹۵۹) تا زمان مرگش (۲۵ نوامبر ۲۰۱۶) حدود ۶۳۴ بار برای کشتن تلاش نموده بودند. روشن است که این تلاش های ضد انقلابی و ناموفق، انعکاسی از موقعیت او در رهبری کوبا و تحالف دولت کوبا با سیاست های تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا در آمریکای لاتین و بقیه جهان بود. سوء قصد های مذبوحانه ای که در کنار تحریم های شدید و غیر انسانی اقتصادی، می کوشید نه تنها از رشد و شکوفائی کوبا جلوگیری نماید، بلکه آن را در مقابل اراده ضد خلقی امپریالیسم آمریکا به زانو درآورد.

به دنبال درگذشت فیدل کاسترو، در باره وی همچون هر پدیده ای، نظرات گوناگونی شنیده می شود چه در قدردانی از او و چه در محکوم کردن وی. برای نمونه در حالی که ضدانقلابیون کوبائی در میامی آمریکا که تعداد محدودی هم می باشند، در مرگ او جشن گرفتند، هزاران کوبائی در فقدان او اشک ریختند. در این میان البته میلیون ها تن نیز در سراسر دنیا در فضای ایجاد شده در اثر مرگ او دوباره خاطره تمام جانبازی های الهام بخش توده های تحت ستم کوبا و رهبران شان در جریان انقلاب کوبا علیه امپریالیسم آمریکا و رژیم تبهکار باتیستا را پاس داشتند. این امر در دورانی که ما زندگی می کنیم و در جامعه ای طبقاتی که در آن به سر می بریم امر عجیبی نیست. این واقعیت در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی نیز قابل مشاهده می باشد و ما شاهد برخوردهای گوناگونی در مورد نقش و شخصیت فیدل کاسترو می باشیم. مثلاً شاهدیم که در حالی که برخی با تکیه بر گذشته انقلابی او می کوشند اشتباهات و انحرافات آشکار وی و دولتش پس از انقلاب کوبا و تبدیل تدریجی کوبای انقلابی به یکی از اعوان و انصار بین المللی رویونیست های حاکم بر شوروی در جریان جنگ سرد و تبعات این سیاست را به حاشیه برانند و کم رنگ سازند، برخی هم با بزرگ کردن روابط دولت کوبا با جمهوری اسلامی در تلاش اند از او چهره ای کاملاً منفی ارائه دهند تا جایی که می کوشند با انتشار عکس های او با سردمداران جمهوری اسلامی همه گذشته وی را تخطئه و به خصوص این امر را به وسیله ای برای کوبیدن انقلاب کوبا و کمونیست ها تبدیل کنند.

در کوران این تبلیغات، به باور ما نه آن هائی که تحت تأثیر نوستالوژی انقلاب کوبا برای فیدل هورا می کشند بر حق اند و نه آن هائی که در رد شخصیت وی و زندگی سیاسی اش صرفاً روی نادرستی برخی سیاست هایش انگشت گذارده و از جمله تحلیل از ماهیت وی را صرفاً در روابط غیر قابل قبول دولت کوبا با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی خلاصه می کنند، محق می باشند. هر دو این دیدگاه ها از نگاهی تاریخی به پدیده مورد بحث و بررسی آن در روند حرکتش ناتوان اند. واقعیت این است که در یک نگرش تاریخی، هیچ پدیده ای ثابت نبوده و نیست.

پدیده ها متغیرند و بنا بر این برای داشتن یک شناخت صحیح از پدیده ها، باید آن ها را در دوره و زمانه ای که روی می دهند و تأثیراتی که در محیط خود می گذارند دید و با اهمیتی وافر به سیر تکاملی آن ها نظر داشت.

اگر با چنین شیوه برخوردی به روند انقلاب کوبا و نقش فیدل کاسترو در رهبری این انقلاب نگاه کنیم، آن گاه واقعیات نشان می دهند که نیروهای پیشاهنگ این انقلاب در دوران شکل گیری و رشد آن چگونه با اتخاذ استراتژی مبارزه قهر آمیز با دولت باتیستا و ارتش مزدور آن که با تمام قوا توسط امپریالیسم آمریکا پشتیبانی و تسلیح می شد، راه مبارزه انقلابی در کوبا را در پیش گرفتند و در یک پروسه قادر به بسیج و تسلیح توده ها در شهر و روستا شدند و توانستند با اتکا به نیروی مبارزاتی طبقه کارگر، دانشجویان و دیگر توده های مرفعی در شهر (که به جنبش ۲۶ ژوئیه معروف است) و سازماندهی دهقانان در روستا ها یک جنگ توده ای را سازمان دهند که سر انجام در سال ۱۹۵۹ پوزه امپریالیسم آمریکا و نوکرانش در این کشور را به خاک مالید و یکی از درخشان ترین و الهام بخش ترین جنبش های انقلابی در کشورهای تحت سلطه را به پیروزی رساندند.

امپریالیسم آمریکا برای دهه های متمادی با حمایت دیکتاتورهای مزدوری همچون باتیستا، کوبا را به مثابه یک کشور تحت سلطه و غارت شده در زیر یوغ خود نگاه داشته بود و با تحمیل فقر و فلاکت وحشتناک به توده های تحت ستم، این کشور را به بهشت سرمایه داران و به یک قمارخانه و فاحشه خانه بزرگ برای طبقه سرمایه دار تبدیل کرده بود. انقلاب رهایی بخش کوبا نه تنها کوبا را از انقیاد امپریالیست های استثمارگر و نوکران داخلی اش نجات داد، بلکه با نمایش شکست خفت بار امپریالیسم آمریکا به یک منبع بزرگ شور انقلابی و الهام برای تمامی ستمدیدگان جهان تبدیل شد. این انقلاب مشعل امید را در دست ستمدیدگان در سراسر جهان به اهتزاز در آورد و تجارب آن الهام بخش بسیاری از جنبش های رهایی بخش دیگر در اقصی نقاط دنیا شد که برای آزادی از قید سلطه امپریالیسم و سرمایه به پا خاستند.

اما با وجود همه دست آوردهای داخلی و تأثیر انکار ناپذیری که انقلاب کوبا در سراسر جهان بر جای گذاشت، و نقش انکار ناپذیر فیدل کاسترو در آن، نمی توان در همین برهه از زندگی فیدل متوقف شد و فیدل کاسترو را با صرف دوران مبارزه با باتیستا دیکتاتور و سرنگونی وی محک زد، همان طور که نمی توان و نباید در قضاوت در باره وی صرفاً به روابط نادرستش با جمهوری اسلامی، تکیه کرد. اگر ما به رهبر انقلاب کوبا در جریان تحولش نگاه کنیم - که این امر جدا از تحول انقلاب کوبا و دولت این کشور نیست - آن گاه متوجه می شویم که دولت و حزب حاکم بر کوبا در شرایط محاصره اقتصادی امپریالیسم آمریکا، روابط تنگاتنگی با شوروی سابق برقرار کردند و این در مقطعی بود که به دلیل سلطه رویونیسم بر حزب و دولت آن کشور مدت ها بود که شوروی تغییر ماهیت داده و به اعتبار قدرت جهانی اش، سیاست های خویش را در سراسر جهان در رقابت با امپریالیسم آمریکا به نمایش می گذاشت. کوبا در طول دوران جنگ سرد در کنار شوروی سابق قرار داشت و سیاست های خارجی اش متأثر از سیاست های شوروی سابق بود که در جریان حل تضادهای غارتگرانه اش با آمریکا در جهت حفظ و گسترش نفوذ خود می کوشید. یکی از نمودهای سیاست خارجی نادرست کوبا همانا ایجاد رابطه حسنه با رژیم جمهوری اسلامی می باشد.

شکی نیست که سیاست های خارجی یک کشور جدا از سیاست های داخلی آن نمی تواند باشد. بر این اساس می توان دید که دولت کوبا هرگز نه اقتصاد سوسیالیستی را در آن کشور بر پا نمود و نه توانست مردم خود را از رفاه و آزادی های گسترده ای برخوردار سازد که در یک نظام سوسیالیستی اصولاً باید اکثریت آحاد جامعه از آن ها برخوردار شوند.

بنابراین اگر از زاویه ای درست و با دیدی تاریخی - علمی به مسئله نگاه کنیم متوجه می شویم که فیدل کاستروئی که با یارانش به مونکادا (پادگانی در شهر سانتیاگو) حمله نمود و سپس به این خاطر دستگیر و زندانی شد، فیدل کاستروئی که پس از آزادی به مکزیک رفت و سپس با "گرانما" (نام کشتی ای که معروف و تاریخی شد) به سواحل کوبا بازگشت و در محاصره نیروهای باتیستا خیلی از یارانش را از دست داد و سپس با عده

بررسی شخصیت و اعمال فیدل کاسترو بر بستر انقلاب کوبا، فراز و نشیب های آن و فرایند آن از یک انقلاب توده ای پیروزمند به سیستمی که بر بستر فشارها و تحریم های وحشیانه امپریالیست ها و در غلتیدن به دامن رویزونیست های حاکم بر شوروی از آرمان های سوسیالیستی فاصله گرفت، نظامی که به دنبال پایان جنگ سرد نیز به تدریج به عقب نشینی های بیشتر در مقابل نفوذ و گسترش امپریالیسم و بازار آزاد آن کشیده شد، نشان می دهد که گرچه این انقلاب و رهبران کنونی آن بی تردید از مسیر سوسیالیسم و اهداف انقلاب مردمی سال ۱۹۵۹ منحرف شدند، اما دستاوردهای آن انقلاب و سیاست های رهبرانی نظیر کاسترو، منجر به فراهم آمدن حداقل هایی برای مردم کوبا گشت؛ به گونه ای که آن ها توانستند طعم و نشانه هایی از برخی جوانب یک زندگی انسانی، آن هم در یک جهان تحت سلطه امپریالیسم و مملو از دیکتاتوری و استثمار را حس کنند و بچشند.

در انتها باید در ارتباط با انقلاب پیروزمند کوبا، برخی نیروهای فرصت طلب و سازشکار و اکثراً توده ای مسلک وطنی را خطاب قرار داده و به آن ها که در کوران تبلیغات زهر آگین امپریالیست ها علیه این انقلاب و علیه کمونیسم و مبارزه قهر آمیز فرصت را برای تحریف خود انقلاب کوبا آماده می بینند، تاکید کرد که بر خلاف القائات تفکر توده ای آن ها انقلاب کوبا "افسانه ۱۲ مرد طلایی" تنگ به دست که کوشیدند به نیابت از توده ها انقلاب کنند، نبود بلکه این انقلاب مظهر برجسته اصل "انقلاب کار توده هاست" بود. کاسترو و یارانش در شرایط سلطه امپریالیستی و با تشخیص عقیم بودن شیوه های مسالمت آمیز مبارزه، با برداشتن سلاح و آغاز جنگ مسلحانه توانستند امر بسیج و سازماندهی توده ها در جریان یک مبارزه مسلحانه را متحقق کنند و توانستند با کشیدن توده ها به میدان مبارزه و با اتکا به قدرت کارگران و دهقانان مسلح، ستون اصلی بقای نظام استثمارگرانه بورژوازی در کوبا یعنی ارتش را در هم بشکنند و شرط پیروزی انقلاب توده ای کوبا را مهیا سازند. این کار عظیم در شرایطی صورت گرفت که انواع و اقسام احزاب سنتی راست و سازشکار با نفی مبارزه مسلحانه فیدل و یارانش، ورشکستگی سیاست های شان را در جریان رویدادهای مختلف به نمایش می گذاشتند. انقلاب کوبا تجارب زیادی را برای نه تنها توده ها و نیروهای انقلابی در آمریکای لاتین بلکه برای تمامی ستم کشان جهان که بر علیه امپریالیسم و رژیم های وابسته اش مبارزه می کنند بر جای گذارد و بر ضرورت پیشاهنگی کمونیست ها در امر پیشبرد مبارزه مسلحانه و انقلاب قهر آمیز به عنوان تنها راه نابودی امپریالیسم و سلطه امپریالیستی تاکید نمود.

مرگ فیدل کاسترو فرصتی برای تمام کمونیست ها و آزادی خواهان واقعی ست تا با توضیح واقعیات انقلاب کوبا و نقش طولانی فیدل کاسترو در رهبری این روند در مقابل تبلیغات ضد کمونیستی امپریالیست ها و مرتجعین علیه کمونیسم و انقلاب بایستند و در همان حال تاکید کنند که کوبا به رغم تمامی پیشرفت های غیر قابل انکاری که نظیر آن ها حتی در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری معاصر نیز وجود ندارد "مدل" سوسیالیسم طبقه کارگر نیست. با این حال کوبا با ایستادگی در مقابل امپریالیسم آمریکا توانست بخشی از مطالبات مردمش را پاسخ دهد. این تنها راه بزرگداشت واقعی انقلاب کوبا و خدماتی ست که فیدل کاسترو در طول سالهای طولانی رهبری اش در این انقلاب با وجود همه لغزش ها و انحرافات اش انجام داده است.

**نابود باد نظام سرمایه داری در سراسر جهان!
زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!**

**چریکهای فدایی خلق ایران
۲۹ نوامبر ۲۰۱۶**

محدودی از یاران باقی مانده اش به "سییرا ماسترا" رفت و توانست با بسیج توده ها انقلاب کوبا را رهبری کند و با پیروزی این انقلاب توده ای به قدرت رسید همان فیدلی نیست که بعداً برای سال هائی طولانی دولت کوبا و سیاست های آن را هدایت نمود.

اما با در نظر گرفتن همه نقاط مثبت و منفی در رابطه با نقش فیدل کاسترو در رهبری کوبا برای قضاوت هر چه واقعی تر بهتر است به جامعه کنونی کوبا رجوع کرد تا با مقایسه واقعیات عینی جاری در این کشور با کشورهای دیگر از جمله همسایگان کوبا و با جامعه ایران تحت سلطه امپریالیسم، درکی واقع بینانه از عملکرد او و میراث اش به دست آوریم. این مقایسه لازم به خصوص افشاگر اوج بی مسئولیتی و برخا فربکاری پناه گویانی ست که می کوشند با صرف تکیه بر روابط دیپلماتیک دولت کوبا با کشورهای مختلف، هم نوا با تبلیغات امپریالیست ها و مرتجعین، تمامی دستاوردهای مردمی ایجاد شده در اثر انقلاب کوبا و ارزش های این انقلاب و کمونیسم را آماج حملات خود قرار دهند. در مورد این دسته باید گفت که این ها نیروهایی هستند که می کوشند با تکیه بر کوبائی که هرگز یک کشور سوسیالیستی نبود آرمان های سوسیالیستی را تخطئه کنند و با این کار در واقع وظیفه مداحی شان از نظام سرمایه داری را به پیش ببرند. در مواجهه با چنین اراجیفی رجوع و بررسی معیارهایی نظیر سطح زندگی، کار، بهداشت، آموزش، خدمات عمومی بهترین پاسخ به این گروه از منتقدان کوبا و فیدل کاستروست که ثابت کرده اند، خواست ها و دغدغه های طبقات ستمدیده و توده های زحمتکش، مسئله آن ها نیست.

انقلاب کوبا در همان اولین روزهای پیروزی اش با شروع روند عمیق ترین اصلاحات در ساختارهای جامعه کهنه، و از جمله اقدام به اصلاحات ارضی و تقسیم زمین در بین دهقانان و ایجاد تغییرات چشمگیر در سیستم بانکی و مالیاتی و کلاً در اقتصاد کوبا، توانست ضمن پاسخ گویی به مطالبات دمکراتیک مردم، وسیع ترین توده های زحمتکش را حول آرمان ها و اهداف خود بسیج کند. در اثر چنین اقداماتی بود که کوبا به پیشرفت های اقتصادی بزرگی در مدت زمان کوتاهی نایل آمد. به طوری که امروز به طور مثال ما می بینیم در کوبا آموزش رایگان تا سطح تحصیلات عالی و از جمله آموزش های عالی یک حق شهروندی شمرده می شود و برای تحقق این حق دولت کوبا در مقایسه با دیگر کشورها در جهان، بخش قابل توجهی از تولید ناخالص داخلی خود را صرف آموزش و پرورش شهروندان کوبایی می کند. همچنین در کوبا مراقبت های بهداشتی به عنوان یک حقوق اولیه شهروندی در نظر گرفته می شود و از این رو مراقبت های بهداشتی همگانی برای تمام شهروندان مجانی است.

در چنین شرایطی است که نرخ مرگ و میر نوزادان در کوبا مطابق آمار منتشره در سال ۲۰۱۴ یکی از کمترین نرخ ها در جهان و برابر با ۴/۲ در هر ۱۰۰۰ تولد می باشد. این ها همه در حالی ست که در بغل گوش همین کشور در به اصطلاح مهد تمدن و آزادی یعنی ایالات متحده آمریکا، هزاران تن از مردم هر سال به علت نداشتن استطاعت مالی و عدم دسترسی به خدمات پزشکی در این بزرگ ترین اقتصاد جهان، جان می دهند. در جامعه ای که اقشار تنگدست و فقیر از سطوح عالی آموزش و پرورش محرومند. به راستی کدام یک از کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی را می توان نام برد که با وجود داشتن اقتصاد کلان و ثروت های نجومی بتوانند با کوبای کوچک که دارای یک اقتصاد بسیار کوچک هم هست، با نرخ سواد صد در صد رقابت کنند؟ با همین مثال ها به نظر می رسد که دیگر نیازی نیست کوبا را با کشورهای نظیر ایران که در زنجیره نظام امپریالیستی ادغام و حل شده اند و بی سر پناهان و کارتن خواب ها در آن جاها در گرسنگی دائم به سر می برند و می میرند، مقایسه کنیم. چرا که چنین مقایسه ای در تمام زمینه های رفاهی و خدمات اجتماعی اگر منصفانه صورت گیرد چیزی جز شرمساری نصیب منتقدان بی مسئولیت کوبا و فیدل کاسترو در این زمینه نمی کند.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

داخل آمریکا و چه در خارج رخ دادند ، در عمل جرج بوش ، این قاتل هزاران هزار از مردم افغانستان و عراق را روسفید کرد. اوپاما و هیلاری کلinton در هشت سال گذشته در اعمال جنایات ارتش آمریکا در افغانستان ، عراق ، لیبی ، یمن و سوریه و دیگر مناطق خاورمیانه ، از جرج بوش هم جلو زدند. اوپاما که دریافت کننده "جایزه صلح" در سال ۲۰۰۹ می باشد ، اولین رئیس جمهوری است که در کشتار مردم بیگناه کشور های مختلف - هنگام کشتن به اصطلاح "تروریست" ها توسط "درون" ها یا هواپیما های بدون خلبان - بالاترین آمار و ارقام را دارد. (*) همچنین می توان به این موضوع اشاره کرد که در زمان زمامداری اوپاما ، دادستان کل کشور ، هشت نفر "افشاگر" که علیرغم خطر جانی و مالی برای خود به جلو آمده بودند تا از راز سری کمپانی های بزرگ ، پرده بردارند را محاکمه دادگاهی کرد. این رقم از مجموع کل همه کسانی که در زمان روسای جمهور دیگر از ریگان گرفته تا جرج بوش پسر در چنین زمینه ای محاکمه شده بودند ، بیشتر است. با اخراج بیش از دو نیم میلیون مهاجر از خاک آمریکا ، باراک اوپاما رئیس جمهوری است که توسط گروه های حمایت از مهاجرین ، با کنایه به منصب او به عنوان "فرمانده کل قوا" به "اخراج کننده کل قوا" ملقب شده است. آمار دولتی سال ۲۰۱۶ هنوز انتشار نیافته ولی بین سال های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۵ ، دولت او با اخراج بیش از دو نیم میلیون مهاجر ، از تعداد مهاجرینی که در دوران جرج بوش از کشور اخراج شده بودند ، پیشی گرفته است.

در جریان انتخابات برخوردهای جنگ طلبانه اوپاما و هیلاری کلinton به دونالد ترامپ این "برگ برنده" را داده بود که او با پر "مخالف جنگ های بی هدف و بی برنامه" اعلام کند که یا ما نباید به عراق حمله نظامی می کردیم ، یا حالا که به آن جا لشکر کشیده ایم ، در آن جا باقی بمانیم و تمام منابع نفتی آن ها را در اختیار و به تصرف خود در آوریم. ترامپ در سخنرانی های انتخاباتی خود ، باراک اوپاما و هیلاری کلinton را به عنوان "بنیانگذاران داعش" معرفی کرد که با بیرون کشیدن سریع و بی موقع ارتش آمریکا از عراق ، در آن جا "خلا" ایجاد کردند تا داعش بتواند رشد کند. یک بار هم اعلام کرد که داعش قرار است به اوپاما به عنوان بنیانگذار آن ، "جایزه" بدهد!

اساساً با سیاست های جنگ افروز امپریالیست ها در خاورمیانه و سایر نقاط جهان و به وجود آمدن پناهندگان خانمان سوخته و مهاجرت آن ها به اروپا ، در یک طرف ، و فقر و فلاکت شدید ناشی از بحران های اقتصادی و سیاست های ریاضت کشانه بیرحمانه دولت ها در تقریباً همه کشور های سرمایه داری ، در طرف



ترامپ ،

مظهر به قدرت رسیدن

نژاد پرستان افراطی

در آمریکا

خانمان شده بودند ، آن سرمایه داران علاوه بر گرفتن حقوق های کلان ، به بهانه حفظ و نجات مؤسسات مربوطه ، از بودجه کشور به خود پاداش های چند میلیون دلاری هم دادند. بعد از گذشت هشت سال از مدیریت کشور توسط اوپاما ، به عنوان اولین رئیس جمهور سياهپوست در تاریخ ۲۴۰ ساله آمریکا ، ناراضی عمومی از سیاست های داخلی و خارجی کابینه او با وجود واقعیت بحران های اقتصادی - اجتماعی و با کند شدن و حتی با نزول نمودار های رشد اقتصادی در آمریکا که منجر به بسته شدن هرچه بیشتر کارخانجات و بیکاری هر چه روز افزون تری برای کارگران می شود ، و با تقلیل و یا گاهی اوقات با حذف تمامی مزایای اجتماعی برای شهروندان و با نبود بودجه برای ساختن پل ها و جاده های جدید و تعویق ترمیم پل ها و جاده های در حال خرابی و ریزش به آینده نامعلوم ، و اضمحلال تدریجی زیرساخت کل جامعه ، همه و همه به حدی بود که دفتر انتخاباتی هیلاری کلinton وزیر سابق امور خارجه اوپاما - به عنوان ادامه دهنده راه و رسم اوپاما را بدون شعار باقی گذاشته بود! هشت سال پیش شعار انتخاباتی اوپاما "امید و تغییر" بود. اما هشت سال بعد نهایتاً و عملاً این شعار در انظار عمومی به یاس و ناامیدی و تغییر به "پس رفت" تبدیل شد. بی دلیل نبود که شعار انتخاباتی هیلاری کلinton "من با او هستم" ، یعنی من با "هیلاری کلinton" هستم بود که حرکت مثبت و دید رو به جلویی نداشت و فقط به "نخبه" بودن هیلاری کلinton ختم می شد. در حالی که شعار ترامپ "آمریکا را از دوباره با عظمت بساز" بود ، شعاری که به نظر دونالد ترامپ و همپالگی هایش "مردم پسند" تر بود.

اما اتفاقاتی که در زمان اوپاما - که دستگاه تبلیغاتی طرفدارش تلاش می کرد وی را به اصطلاح "خوش قلب" جا بزند - چه در

به دنبال اعلام نتیجه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ در آمریکا ، برای بسیاری این سنوال مطرح شد که چرا در جامعه آمریکا ، یک باره فردی چون دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. مسلماً پدیده های در هم تنیده در جوامع سرمایه داری ، منجمله "انتخابات ریاست جمهوری" در آمریکا را تنها با یک یا دو دلیل نمی توان بررسی و تعریف کرد. **من در این نوشته سعی می کنم تا جانی که ممکن است اطلاعات کاملی از ترامپ و برخوردهای وی در جریان انتخابات آمریکا به دست دهم. واقعیت این است که اگر چه بر طبق آمارگیری های متعدد دوران طولانی انتخابات اولیه در آمریکا - که این بار تقریباً نزدیک به دو سال طول کشید - انتخاب نهائی ترامپ به عنوان رئیس جمهور ، طبق تبلیغات کانال های رادیو - تلویزیونی و مطبوعات داخلی آمریکا و همچنین در دنیای مجازی "ارتباط جمعی" پیش بینی نشده و به اصطلاح معروف "غیر مترقبه" بود ، اما گردش به راست افراطی ، بعد از به سر آمدن دوران ریاست جمهوری هشت ساله اوپاما ، خالی از انتظار نبود.**

اوپاما در آغاز ریاست جمهوری خود با پرداخت میلیارد ها دلار از بودجه کشور به بانک ها و مؤسسات مالی ای که با اختلاس و چپاول سپرده های مشتریان خود ، اوضاع اقتصادی جامعه آمریکا را تا سر حد سقوط و فروپاشی آن به پیش برده بودند ، توانست که شئون نظام سرمایه داری را تا حدی به نفع رؤسای کمپانی های مالی مثل "گلدمن تکت" ، "مورگان استانلی" و "سیتی گروپ" تثبیت بکند. در پایان سال اول حکومت اوپاما ، در زمانی که در اقصی نقاط کشور بیکاری و گرسنگی گریبان گیر اکثر کارگران و آحاد جامعه شده بود و بیشتر آن ها به خاطر عدم پرداخت اقساط وام مسکن شان بی

سالم ترین فرد بین آن کاندیداهاست ، یک ادعای پوچی بیش تر نمی تواند باشد. ادعائی که خود ترامپ در مورد خودش در مقایسه با رقبای سیاسی اش نوشته بود. وقتی خبرنگاران از دکتر مزبور راجع به کهولت سن دونالد ترامپ هفتاد ساله که مسن ترین رئیس جمهور آمریکا خواهد بود ، پرسیدند که آیا او نگران این مسئله نیست ، وی جواب داد که: "اگر اتفاقی برای اون بیفته ، خُب دیگه ، افتاده ، مثل بقیه ما ها ، مگه نه ! برای همینه که ما معاون رئیس جمهور داریم ، سخنگوی مجلس و یک عالمه آدم های دیگه توی این خط داریم. اصلا مهم نیست ، همشون میتونن یکی پس از دیگری بیفتن بمیرن !"

در اوائل انتخابات ، دونالد ترامپ در یک کنفرانس رادیو - تلویزیون و مطبوعاتی و در جلوی دوربین های فیلم برداری گفت که: "روسیه ، اگر دارید گوش می کنید ، من این را به شما می گویم ، امیدوارم که شما بتوانید آن سی هزار ایمیلی که (اشاره به ایمیل های حذف شده هیلاری کلینتون) کم شده اند را پیدا کنید. فکر می کنم که شما (روس ها) احتمالا پاداش هنگفتی از مطبوعات ما دریافت خواهید کرد." جار و جنجالی که دعوت یک کاندیدای ریاست جمهوری از یک ابرقدرت رقیب آمریکا یعنی روسیه ، در کمک به کنار زدن کاندید دیگر و پیروزی او در انتخابات ، در آمریکا ایجاد کرد ، بیسابقه بود. دو ، سه روز بعد از آن ، به دنبال حملات انتقادی همه جانبه به "عرق ملی" و "رگ میهن پرستی" او ، تنها دفاع دفتر انتخاباتی ترامپ این بود که او در این زمینه "شوخی" کرده است !

در بعضی از حوزه های انتخاباتی که در هشت سال گذشته همه به اوامای سیاهپوست رای داده بودند ، حالا همه "رای" های آن نواحی ، همگی به ترامپ سفیدپوست نژادپرست اختصاص داده شده است !!! این امر ، یعنی مسئله "مهندسی در انتخابات" ، چیزی که سرمایه داری آمریکا از صحبت کردن در مورد آن ابا و وحشت دارد ، را پیش رو می آورد ، چرا که اذعان به تقلب در رای گیری، زلزله در ارکان دموکراسی و انتخابات به اصطلاح آزاد نظام حاکم می اندازد.

جالبی این موضوع در این است که ترامپ در مورد "مهندسی در انتخابات" و "از قبل تعیین شدن برنده انتخابات" و این که همه دست در دست هم گذاشته اند تا هیلاری کلینتون برنده بشود ، مرتب سخنرانی می کرد. "مهندسی در انتخابات" موضوعی بود که تا به حال در هیچ دوره ای ، از هیچ رقیب سیاسی شنیده نشده بود. این نکته به حدی از طرف او تکرار شد که همه باور کردند که او دارد زمینه را برای اعتراض به شکست احتمالی خود آماده می کند. به طوری که وقتی از او سؤال شد که آیا

اتفاقاتی که در زمان اواما - که دستگاه تبلیغاتی طرفدارش تلاش می کرد وی را به اصطلاح "خوش قلب" جا بزند - چه در داخل آمریکا و چه در خارج رخ دادند ، در عمل جرح بوش ، این قاتل هزاران هزار از مردم افغانستان و عراق را روسفید کرد. اواما و هیلاری کلینتون در هشت سال گذشته در اعمال جنایات ارتش آمریکا در افغانستان ، عراق ، لیبی ، یمن و سوریه و دیگر مناطق خاورمیانه ، از جرح بوش هم جلو زدند. اواما که دریافت کننده "حایزه صلح" در سال ۲۰۰۹ می باشد ، اولین رئیس جمهوری است که در کشتار مردم بیگناه کشور های مختلف - هنگام کشتن به اصطلاح "تروریست" ها توسط "دژون" ها یا هواپیما های بدون خلبان - بالاترین آمار و ارقام را دارد.

ترامپ به بهانه این که اداره مالیات در حال بررسی فرم های مالیاتی اوست ، از نشان دادن آن فرم ها سر باز زد. وی می گفت که بنا به نصیحت و در مشورت با وکلایش ، به خاطر "حسابرسی" اداره مالیات ، از نشان دادن فرم های مالیاتی خود معذور است. حتی وقتی گفته شد که حداقل نامه اداره مالیات را نشان بده که آن ها در حال بررسی پرونده تو هستند، او این کار را هم نکرد!

یکی دیگر از رسم و رسوم های کاندیدای ریاست جمهوری در آمریکا ، نشان دادن گزارش پزشکی از سلامت جسمی فرد می باشد. دونالد ترامپ هفتاد ساله برای مدت های مدیدی این درخواست مطبوعات و رادیو - تلویزیون ها را به تعویق می انداخت و همیشه می گفت که هر وقت صلاح دید و در موقع مقرر این کار را خواهد کرد. تا این که بالاخره یک روز ، وی یک گزارش دو صفحه ای از یک دکتر بازنشسته متخصص در بیماری های معده و روده - هرالد بورن استین که سراسر آن غلط املائی و انشائی داشت منتشر نمود. متن این به اصطلاح گزارش پزشکی که همه معتقد بودند توسط خود ترامپ نوشته شده ، مدت ها موضوع طنز و مزاح برنامه های کمدی شبانه تلویزیون های آمریکا بود. اصطلاح "نتیجه همه آزمایشات طبی منفی" بودند ، یک اصطلاح پزشکی است ، یعنی این که مریض سالم است. ولی در گزارش پزشکی دونالد ترامپ نوشته شده بود که نتیجه همه آزمایشات طبی "مثبت" بودند ، یعنی این که او همه آن امراض را دارد ! چرا که دونالد ترامپ فکر کرده بود که چون منفی بد است و مثبت خوب است ، پس نتیجه همه آزمایشات طبی او "مثبت" بوده اند. یا این که آن دکتر در آن گزارش طبی ادعا کرده بود که دونالد ترامپ یکی از سالم ترین کاندیدائی است که تا به حال برای ریاست جمهوری به صحنه آمده است. وقتی که آن دکتر بازنشسته ، کاندیدا های دیگر را آزمایش پزشکی نکرده ، این ادعا که او

دیگر که منجر به غیر قابل تحمل شدن شرایط زندگی و نارضایتی شدید مردم در اقصى نقاط جهان و احتمال تشدید مبارزات آن ها علیه نظم موجود جهانی گردیده ، در آمریکا هم همچون استرالیا و کشور های اروپائی ، برای مقابله با این اوضاع به ایده های افراط گرایانه نژادپرستی ، ضد خارجی ، ضد مهاجرین ، ضد مذاهب غیر مسیحی دامن زده شده است. ترامپ هم درست بر بستر این شرایط و بیان نظراتی نشأت گرفته از این افکار که برای "سیاست در آمریکا" کاملاً تازه و بی سابقه بود ، توانست به ریاست جمهوری برسد. نباید فراموش کرد که سرمایه داری در آمریکا به هر دوی کاندیدا ها - یعنی کلینتون و ترامپ اجازه شرکت در انتخابات را داده بود چرا که برای سیستم سرمایه داری آمریکا ، انتخاب هر یک از این کاندیدا ها ، قابل قبول بود. هر چند ترامپ برای حفظ و پیشبرد این سیستم نماینده راه و روش متفاوتی از کلینتون که ادامه همان راه و روش اواما بود ، می باشد. نگاهی به تبلیغات انتخاباتی و چگونگی برخورد های ترامپ در طی دوره انتخابات افشاگر چهره او بوده و نشان خواهد داد که چه کسی با چه برنامه هائی این بار حفظ و پیشبرد سیستم سرمایه داری در آمریکا را به عهده گرفته است.

ترامپ در طول دوره انتخاباتی به برخوردهای غیر معمول و زورگویانه متوسل شد. در کتاب "هنر معامله" که به اسم دونالد ترامپ ولی با قلم و همکاری تونی شوارتز نوشته شده ، آمده است که او در ایام جوانی از پدر میلیونرش یاد گرفته بود که زندگی یعنی جدال ، جدال بین پیروزمندان و شکست خوردگان ، بین کسانی که گزینه کشتن دارند و کسانی که کشته و بازنده محسوب می شوند. ترامپ همیشه به دوستان خویش متذکر می شود که هیچ وقت به هیچ نوع شکستی نبایستی اعتراف کرد ، بلکه برعکس ، آن را باید "پیروزی" جلوه داد. دونالد ترامپ می گوید: "هر شایعه ای ، اگر به اندازه کافی تکرار بشود ، مردم شروع به باور کردن آن می کنند!" همیشه در گفتن هر واقعیتی مبالغه کنید چرا که مردم دلشان می خواهد که به یک چیز با عظمتی به عنوان بزرگترین ، عالیترین و تماشاترین چیز باور داشته باشند". بر این اساس در تمام دوران کسب و کار معاملات ملکی دونالد ترامپ ، شکایت به دادگاه و ادعای خسارت با ارقام غیر باور ، از روش های شناخته شده او بوده اند.

یک رسم در آمریکا وجود دارد که هر کاندیدای ریاست جمهوری ، مدارک مالیاتی حداقل سه ساله خود را برای بررسی عموم منتشر بکند تا نشان داده شود که درآمد او در سه سال گذشته چقدر بوده و چقدر از آن را به عنوان مالیات از دست داده و چقدر از آن را مثلاً به بنگاه های خیریه ، کمک مالی کرده است. اما

رئیس موقت حزب دیگر بود ، شد. این فرد دوم هم به عنوان "تحلیل گر سیاسی" در یکی از کانال های تلویزیونی به نام سی ان ان کار می کرد. بعد ها هم یک ایمیل از او چاپ شد که در یکی از مناظره های سیاسی بین ترامپ و کلینتون (که هر دفعه توسط یکی از کانال تلویزیونی انجام می شد) برای گروه کلینتون نوشته بود که یکی از سئوال هایی که در این مناظره از هیلاری کلینتون خواهد شد ، فلان مطلب خواهد بود ، تا کلینتون بتواند خود را برای جواب دادن آماده کند. این همان حرفی بود که دونالد ترامپ از روز اول می زد و ادعا می کرد که همه رادیو ها - تلویزیون ها و مطبوعات طرفدار برنده شدن کلینتون و ضد من هستند و می گفت من فقط شما ها "مردم" را دارم. او همچنین مطرح می کرد که تمام مکزیک ها دزد ، قاتل ، تجاوزگر جنسی و قاچاقچی مواد مخدر هستند. من فرض می کنم که شاید در میان آن ها آدم های خوبی هم پیدا بشوند ، اما می بایستی یک دیوار چندین میلیارد دلاری در مرز بین آمریکا و مکزیک ساخته شود تا از ورود مکزیک ها و مردم سایر کشور های آمریکای مرکزی به آمریکای شمالی گرفته شود. او می گفت من دولت مکزیک را مجبور خواهم کرد که آن ها مخارج دیوار را بپردازند. بعد گفت نه ، ما اول این دیوار را می سازیم ، بعد پولش را به زور از آن ها می گیریم. از ورود تمام "مسلمانان" به خاک آمریکا جلوگیری می کنم. قبل از آن که به آن ها ویزای ورود بدهیم ، حسابی آن ها را سین - جیم می کنیم تا مبادا وقتی به این جا آمدند ، کارهای تروریستی بکنند !

چنین شیادی ، یک بار در یکی از سخنرانی های انتخاباتی خود اظهار داشت که اگر هیلاری کلینتون به قدرت برسد ، قانون حق داشتن "اسلحه" را برای شهروندان لغو خواهد کرد و با نیشخندی ادامه داد که شاید کسانی که به این قانون معتقد هستند بتوانند از این مسئله جلوگیری کرده و این مشکل را منتفی بسازند! همان موقع ، دوربینی که بر روی صورت کسانی که پشت سر او نشسته بودند و به سخنرانی او گوش می دادند متمرکز شده بود ، نشان داد که دهان فردی که متوجه نکته ترامپ (یعنی دعوت از کسانی که اسلحه دارند ، به سوء قصد به جان رقیب سیاسی او) شده بود ، به حالت تعجب باز شد! پیشنهاد به سوء قصد به جان رقیب سیاسی او ، جار و جنجال زیادی به راه انداخت. روز بعد هم سخنگوی دفتر دونالد ترامپ در جمع خبرنگاران ظاهر شد و اظهار داشت که مقصود ترامپ این بوده که کسانی که به قانون حق داشتن "اسلحه" معتقد هستند با انتخاب او و رای ندادن به هیلاری کلینتون از این مسئله جلوگیری کرده و این مشکل را منتفی خواهند ساخت !!!

در سال ۲۰۰۸ ، زمانی که اوپاما و هیلاری کلینتون از حزب دموکرات خود را برای

از ایالت ها ، گفته می شود. لازم به توضیح است که در بعضی از پنجاه ایالات آمریکا ، هم صندوق جمع آوری رای کاغذی و هم کامپیوتر های مخصوص انتخاباتی وجود دارند. **در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا ، از آن جانی که مهم نیست که تعداد کل اکثریت انتخاب کننده در تمامی پنجاه ایالات متحده آمریکا به چه کسی رای داده اند ، بلکه تعداد اکثریت انتخاب کننده در هر ایالتی ، مقدار معینی از "الکتورال ووت" آن ایالت را به برنده می دهد. هر کسی به ۲۷۰ شماره "الکتورال ووت" برسد ، برنده کل انتخابات محسوب می شود. در نتیجه مهم نیست که کاندیدائی با ۱۰۰ رای بیشتر یا با یک میلیون رای بیشتر از مثلا ایالت فلوریدا ، برنده بشود. برنده ایالت فلوریدا ، ۱۹ "الکتورال ووت" از ۵۲۸ "الکتورال ووت" را به خود اختصاص می دهد. حدود یک ماه بعد از روز انتخابات ، وقتی همه آراء به شمارش رسیده اند ، "الکتور" های هر ایالتی به دور هم جمع می شوند و رای نهائی خود را به کاندیدای برنده آن ایالت می دهند. با وجود آن که گفته می شود که این نوع رای گیری برای جلوگیری از اجحاف نظر ایالت های پر جمعیت نسبت به ایالت های کم جمعیت تر می باشد ، اما این شیوه رای گیری غیر دموکراتیک است. در نتیجه اگر چه هیلاری کلینتون حدود سه میلیون بیشتر از دونالد ترامپ رای به دست آورد ولی مجموعه "الکتورال ووت" های او ۲۲۷ بود که نسبت به ۲۰۴ برای ترامپ ، به حد نصاب ۲۷۰ نرسیده بود. تعداد هفت نفر از "الکتور" ها هم به کسان دیگری رای دادند که رای آن ها فرقی در نهایت کل مجموعه نکرد.**

از طرف دیگر ، یک ماه مانده به انتخابات ، رؤسای هفده سازمان امنیتی و جاسوسی آمریکا به کنگره و کاخ سفید نامه نوشتند و در آن به ارتش "سایبری" روسیه که به دستور شخص پوتین به ایمیل های کنونی افراد حزب دموکرات دستبرد زده بودند ، اشاره کردند. این هفده سازمان امنیتی و جاسوسی در نامه محرمانه خود نوشته بودند که روس ها ، ایمیل های جان پودستا - رئیس دفتر انتخاباتی هیلاری کلینتون را برای به خطر انداختن و تخریب شانس انتخاب کلینتون در اختیار جولیان آسانز ، صاحب سایت ویکی لیکس قرار داده بودند تا او با درج آن ایمیل ها ، تمام اسرار خصوصی و برنامه ریزی های از بدر بردن رقبا اولیه هم حزب هیلاری کلینتون ، یعنی برنی سندرز را به تدریج چاپ بکند. به طوری که محتوای آن ایمیل ها موجب استعفای رئیس حزب دموکرات ، درست در روز نامگذاری هیلاری کلینتون به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری و شروع کار یک

هنگام شکست ، با آبرومندی ، شکست خود و پیروزی رقیب را اعلام می کند یا نه؟ جواب داد که من الان جواب شما را نمی دهم که شکست خود را قبول خواهم کرد یا نه. بعد مرتب به چندین ایالت ، ایالاتی که در گذشته معمولا به کاندیدای حزب دموکرات رای داده بودند ، پشت سر هم مسافرت می کرد و راجع به این که هیلاری کلینتون برای حذف ایمیل های دولتی دوران وزارت امور خارجه اش که کار "غیر قانونی" است ، باید به زندان فرستاده شود و او و همسرش ، بیل کلینتون از سران کشورهای مختلف پول می گرفتند و آن سیاستمداران به سازمان خیریه بین المللی کلینتون تحت نام کمک مالی ، رشوه می دادند تا با او به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا نشست و برخاست بکنند و حتما به این دیدار ها در ایمیل هایی که هیلاری حذف کرده ، اشاره شده است ، مرتب صحبت می کرد. به طوری که تا صحبت از هیلاری کلینتون پیش می آمد ، همه طرفداران ترامپ فریاد می زدند که هیلاری متقلبه ، بندازینش زندان ! بندازینش زندان ! دو هفته مانده به روز انتخابات ، رئیس پلیس فدرال آمریکا - اف بی آی که عضو حزب جمهوری خواه است ، هم در نامه ای به مجلس نمایندگان اعلام کرد که یک کامپیوتر متعلق به شوهر دستیار هیلاری کلینتون پیدا شده و آن ها در حال تحقیقات هستند که ببینند آیا چیزی از ایمیل های حذف شده هیلاری کلینتون در آن کامپیوتر وجود دارند یا نه. البته برداشت از آن نامه این بود که اگر هیلاری کلینتون مرتکب جرم سیاسی شده است ، خود به خود کاندیدائی ریاست جمهوری از وی سلب خواهد شد و نباید به او رای داده شود. لازم به توضیح است که از تاریخ خاصی ، مردم می توانند که با دریافت فرم انتخابات ، کاندیدای مورد نظر خود را انتخاب و از طریق پست ، چندین هفته زودتر از روز انتخابات ، آن فرم ها را برای کمیته انتخابات بفرستند. بعد از آن نامه ، دو سه روز مانده به روز انتخابات ، رئیس اف بی آی اظهار داشت که پلیس فدرال در آن کامپیوتر چیزی که مربوط به هیلاری کلینتون باشد پیدا نکرده است ! بسیاری از طرفداران هیلاری کلینتون معتقد هستند که تاثیر منفی نامه اول ، کار خود را کرد و در روز های بین دو نامه ، هر کس که به انتخاب بین کلینتون یا ترامپ شک داشت ، علیه کلینتون و به نفع ترامپ رای خود را برای کمیته انتخابات فرستاده است.

اما بهر حال کافی بود که بعضی از اطرافیان ترامپ با توطئه و با برنامه ریزی قبلی ، با صرف میلیون ها دلار ، صندوق های فقط بعضی از حوزه های انتخاباتی در چهار یا پنج ایالت را با نام او پر کنند ، یا در ذخیره های الکترونیکی کامپیوتر های انتخابات بعضی از ایالت ها دست ببرند ، تا او به ریاست جمهوری برسد ، شایعه ای که در مورد نفوذ ارتش "سایبری" روسیه در بعضی از کامپیوتر های انتخابات بعضی

گفت یک نگاهی به او بیندازید ، من آن قدر هم بد سلیقه نیستم! وی اعلام کرد که بعد از این که رئیس جمهور شد ، از همه آن زن ها به خاطر بدنام کردن او و خوار کردن شخصیت او به دادگاه شکایت خواهد کرد و غرامت مالی کلانی از آن ها خواهد گرفت. بعد هم در تلویزیون و در شب مناظره که نزدیک به صد میلیون بیننده داشت ، اظهار داشت این حرفی که او در آن نوار زده بود "غلو" بوده و از آن حرف هائی است که در ورزشگاه ها بین جوانان زده می شود. در عوض ، در سالن مناظره ، از چهار زن مسنی که در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون از وی شکایت جنسی کرده بودند ، دعوت کرده بود که جلوی هیلاری کلینتون بنشینند تا به اصطلاح اعصاب او خراب شود و نتواند به سئوال های مناظره جواب های مفهوم داری بدهد. اگر چه ناظران سیاسی ، هیلاری کلینتون را برنده آن مناظره اعلام کردند ، ولی بیل کلینتون مجبور شد که به خاطر وجود آن چهار زن در سالن مناظره ، آن شب در خانه بماند و مناظره همسرش هیلاری کلینتون را از طریق تلویزیون نگاه بکند.

یکی از قول های انتخاباتی دونالد ترامپ در مورد حذف قانون بیمه سلامتی با نام بیمه "مقرون به صرفه" برای بیست و دو میلیون آمریکائی بی بضاعت یا کم بضاعت با یارانه دولتی از شرکت های بیمه خصوصی است که اوپاما بدون موافقت کنگره و سنا و در مخالفت شدید آن ها با این برنامه ، فقط با امضای خود به مرحله قانونی رسانده است. درصد کمی از حق بیمه سلامتی "مقرون به صرفه" توسط فرد بی بضاعت یا کم بضاعت پرداخت می شود. بقیه آن حق بیمه های بی حساب و کتابی که توسط خود شرکت های بزرگ بیمه تعیین شده اند ، با یارانه دولتی پرداخت می شود. شرکت های بیمه خصوصی سود های کلانی در این معامله می برند ، ولی با این وجود ، حق بیمه ها را سالانه گران تر و گران تر می کنند که نتیجتاً به پرداخت یارانه های بیشتری منجر می شود. کاخ سفید - ترامپ و پنس و کنگره با وجود جمهوری خواهان در اکثریت ، تصمیم گرفته اند که اولین کاری که خواهند کرد ، لغو قانون بیمه سلامتی "مقرون به صرفه" باشد.

لازم به توضیح است که در دوران ریاست جمهوری بوش پسر که از حزب جمهوری خواهان بود ، اکثریت نمایندگان کنگره و اکثریت سناتور ها ، همه از حزب جمهوری خواه بودند. در زمانی که کاخ سفید و همه کارمندان دولت به عنوان مجریان قانون ، کنگره و سنا به عنوان قانون گذاران ، همگی کلاً در دست جمهوری خواهان یا کلاً در دست دموکرات ها باشند

یکی دیگر از مواضع "بحث بر انگیز" دوران فعالیت های انتخاباتی دونالد ترامپ ، مسئله دفاع نظامی از بیست و هفت کشور عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) توسط ارتش آمریکا بود. دونالد ترامپ درخواست دفاع و کمک نظامی به هر کشور عضو ناتو که مورد حمله "دشمن" قرار گرفته شده باشد را منوط به پرداخت سر مود حق عضویت آن کشور ها به آمریکا اعلام کرد و اظهار داشت که وقتی او رئیس جمهور بشود ، همیشه آمریکا اول به فکر خودش خواهد بود و دوران "سواری مجانی دادن" آمریکا تمام خواهد شد. در یکی از سخنرانی های انتخاباتی گفت چرا زاین به خاطر شرکت در پیمان ناتو به آمریکا حق عضویت نمی پردازد؟ چرا دفاع از زاین باید بر عهده آمریکا باشد؟

کند که عرق شرم بر پیشانی هر پدری که آن ها را بشنود ، می نشیند. در یک مصاحبه رادیویی می گوید که سینه های دخترش طبیعی هستند و او عمل جراحی سینه نداشته است. یک بار در یک مصاحبه تلویزیونی دیگر گفت که حیف من پدر او هستم ، و گر نه حتماً با او روی هم می ریختم. یک بار دیگر هم وقتی ایوانکا در کنارش نشسته بود ، مصاحبه گر زن از هر دوی آن ها می پرسد که وجه مشترک بین شما پدر و دختر چیست؟ ایوانکا اول جواب می دهد که بازی گلف. ترامپ می گوید ، من خواستم بگویم "سکس" ، ولی خوب همان بازی گلف !!؟ وی تا به حال سه بار ازدواج کرده است. دو بار آخر ، ازدواج او با معشوقه هائی بوده که در زمان ازدواج قبلی داشته است. در یکی دیگر از مصاحبه های رادیویی می گوید که او به عنوان برگزار کننده مسابقات "ملکه زیبایی زنان" و مراسم انتخاب "دوشیزگان شایسته" که سالانه صورت می گیرد ، همیشه سر زده و بدون اعلام قبلی وارد سالنی که آن ها مشغول لباس عوض کردن هستند ، می شود و سئوال می کند که مبدا آن ها چیزی کم و کسر داشته باشند! بعد هم یک نوار صوتی از او در آمد که یازده سال پیش در سن ۵۹ سالگی ، بدون آن که یادش باشد که میکروفونی که به یقه کتش وصل شده ، روشن است ، در مورد این که او هر وقت هر زن خوشگلی را که ببیند ، لب های آن ها را می بوسد و آلت تناسلی (با بیان اصطلاح بسیار رکیک) آن ها را در دست می گیرد و چون او پولدار و معروف هست ، آن ها به او اعتراض نمی کنند ، صحبت کرد. چند روز بعد از انتشار این نوار ، تعداد ده نفر زن اظهار داشتند که تمام آن حرف ها درست بوده و او سال ها پیش همه این کار ها را با آن ها کرده است. ترامپ هم گفت که همه آن ها دروغ می گویند و از طرف هیلاری کلینتون به آن ها پول و وعده و وعید داده شده است. یکی از آن ها را به خاطر شکل و شمایل کنونی او با داشتن موهای سفید ، مسخره کرد و

رقابت در انتخابات اولیه حزبی و کاندیدای ریاست جمهوری آن دوره آماده می کردند ، یک ایمیل از یکی از افرادی که برای هیلاری کلینتون کار می کرد بیرون آمد که در آن نوشته شده بود که چون باراک حسین اوپاما مسلمان است و در کشور غنا و نه در آمریکا متولد شده است ، طبق قانون انتخابات ، نمی تواند برای ریاست جمهوری نامزد بشود. دفتر انتخاباتی هیلاری کلینتون با اخراج آن شخص و عذرخواهی از دفتر انتخاباتی اوپاما در مورد تئوری آفریقائی بودن اوپاما ، به آن شایعه پایان داد. ولی دونالد ترامپ با روحیه نژادپرستی و ضد سیاهپوستی خود ، در تمام مدت هشت سال ریاست جمهوری اوپاما ، هر جا فرصتی گیر می آورد در مورد این ادعا که اوپاما در غنا متولد شده و آمریکائی نیست و هر کسی شناسنامه اوپاما را به او نشان بدهد ، از او پنج میلیون دلار جایزه دریافت خواهد کرد ، ضدیت خود را با شخص اوپاما نشان می داد. در نهایت ، هشت سال بعد ، یکی دو ماه مانده به روز انتخابات ، وقتی که بر روی او فشار گذاشته شد که در شناسنامه اوپاما نشان داده می شود که او در ایالت هاوایی که یکی از پنجاه ایالات آمریکاست و از یک مادر سفیدپوست متولد شده و توسط پدر بزرگ و مادر بزرگ سفید پوست در ایالت هاوایی بزرگ شده ، وی از همه رادیو و تلویزیون ها و مطبوعات دعوت کرد تا فردای آن روز در هتل پنج ستاره او جمع شوند تا او در مورد محل تولد اوپاما - شایعه ای که او بیش از هشت سال به آن دامن زده بود - نظر نهائی خود را بدهد. در آن روز همه کانال های خبری ، برنامه های عادی خود را قطع کرده بودند تا از این واقعه مهم تاریخی ، این که ترامپ چه خواهد گفت ، خبر زنده پخش کنند. نهایتاً بعد از مدت ها انتظار و سخنرانی از طرف او ، معلوم شد که او آن روز را برای افتتاح هتل پنج ستاره خود انتخاب کرده بود. در نتیجه این خبر که هتل با عظمت و لوکس چشمگیر وی ، زیر بودجه و زودتر از زمان موعود آماده به کار شده است ، زنده از سراسر کانال های تلویزیونی پخش شد. وی گفت وقتی من رئیس جمهور بشوم ، تمام پروژه های دولتی زیر بودجه و زودتر از زمان موعود آماده خواهند شد! در آخرین لحظات پایان پخش زنده برنامه ، ترامپ با حالت عصبانی ای گفت که "رئیس جمهور اوپاما در آمریکا متولد شده است ، نقطه" (مقصود او از گفتن "نقطه" علامتی است که در پایان جمله گذاشته می شود) ، یعنی این که او موضع خود را اعلام کرده است و دیگر حرفی برای گفتن ندارد. متعاقباً ، او بدون جواب دادن به سئوالات متعدد خبرنگاران ، از سالن کنفرانس خارج شد.

از ترامپ هفتاد ساله ، مصاحبه های رادیو و تلویزیونی زیادی در طول سال های گذشته به جا مانده است. در بسیاری از این مصاحبه ها ، او آن چنان در مورد زیبایی و اندام دخترش ایوانکا صحبت می

ارتشی به عنوان وزیر دفاع در این وزارت خانه کار کرده است تا به اصطلاح بین ارتش و دولت تعادل برقرار شده باشد. اما چون به جای هفت سال بازنشستگی از ارتش، ژنرال جیمز متیس تنها سه سال است که از ارتش برکنار شده، قبول صلاحیت او در دست کنگره است که با وضع یک قانون استثناء، اول هفت سال بازنشستگی را در مورد او به سه سال تقلیل دهند، بعد صلاحیت او را مورد بررسی قرار دهند. ژنرال جیمز متیس در یکی از سخنرانی هایش گفته است: "همیشه مودب باشید و حرفه ای رفتار کنید ولی برای کشتن هر کسی که با وی ملاقات می کنید برنامه ریزی هم نکنید".

ژنرال بازنشسته جان کلی، وزیر امنیت کشور از آن دسته ارتشی هائی است که علناً طرفدار شکنجه با آب یا "غرق شدن مصنوعی" می باشد. در این شکنجه زندانی را بر روی تخت می خوابانند و دهان و دماغ او را با حوله بسته و با ریختن آب مداوم بر روی حوله، از نفس کشیدن و رسیدن هوا به شش اسیر جلوگیری می کنند. نفس کشیدن از طریق حوله خیس در زندانی شکنجه شده، حالت خفگی و حس غرق شدن ایجاد می کند و بعد از یکی دو دقیقه دست و پا زدن در آن حالت، وی مجبور به اقرار به هر چیزی که از او خواسته شده باشد، می شود. اضافه بر آن، ژنرال جان کلی از مخالفین سرسخت شرکت زنان در ارتش نیز هست.

ژنرال بازنشسته مایکل فلین، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور کسی است که در تویتر اخبار قلابی و شایعات ضد هیلاری کلinton را بی محابا "پخش دوباره" می کرد. پسر او که یک افسر ارتش هست به عنوان رئیس دفتر او کار می کند، ادعا کرد که هیلاری کلinton در زیرزمین یک رستوران در شهر واشنگتن با کودکان به سکس مشغول می شود و اسم رمز "پیتزا" در این رستوران همان درخواست "سکس با کودکان" است. چند هفته بعد از پیروزی ترامپ در انتخابات، فردی از یک ایالت دور به واشنگتن مسافرت کرد و با اسلحه وارد آن رستوران شد و با شلیک هوائی در آن جا، خواهان دیدن زیرزمین آن رستوران شد که با دستگیری وی توسط پلیس، آن غائله به پایان رسید. بعداً هم معلوم شد که در آن رستوران اصلاً "زیرزمینی" وجود نداشته و تنها چون صاحب رستوران به عنوان یک عضو حزب دموکرات به دفتر انتخاباتی هیلاری کلinton کمک مالی کرده بوده، مورد هدف اخبار قلابی و شایعه از جانب طرفداران ترامپ در تویتر قرار گرفته بود.

جف سشن سناتور ایالت آلاباما که یکی از دست راستی ترین سناتور های کنگره است، به عنوان دادستان کل کشور

حزبی خود که تنها سیاهپوست کاندیدای ریاست جمهوری از حزب جمهوری خواهان - بن کارسون بود گفت که او یک دروغ گوی ذاتی است. دروغ گوئی ذاتی یک مرض است، مرضی که درست مثل کسی که دوست دارد با کودکان سکس داشته باشد نمی شود آن را مداوا کرد. البته حالا همان شخص یعنی بن کارسون در کابینه ترامپ وزیر مسکن و شهر سازی شده است. ترامپ یک رقیب موث دیگر که رئیس کارخانه کامپیوتر سازی اچ پی بود - کارلی فیورینا را به خاطر شکل و شمایلش مسخره کرد که قیافه اش به رئیس جمهوری آمریکا نمی خورد! در حالی که اکنون همین خانم به عنوان رئیس سازمان اطلاعات ملی در کابینه دونالد ترامپ شرکت خواهد کرد. دونالد ترامپ یکی دیگر از رقبای هم حزبی خود - فرماندار سابق تگزاس، ریگ پری را که گفته بود که اگر رئیس جمهور بشود، وزارت انرژی را حذف خواهد کرد، را کاندیدای ریاست وزارت انرژی کرده است. او همچنین اسکات پرویت - دادستان کل ایالت اوکلاهما که معتقد است "گرمایش دمای جهان" یک نظریه غیر علمی و غیر واقعی است و از دست سازمان "حفاظت از محیط زیست" چندین بار به دادگاه شکایت کرده است را به ریاست سازمان "حفاظت از محیط زیست" انتخاب کرده است!

از آن جائی که سناتور میچ مکائل، به عنوان رهبر سناتور های حزب جمهوری خواه که در سنا رتبه اکثریت دارند با انتشار بیرونی نامه محرمانه هفده سازمان امنیتی و جاسوسی آمریکا در مورد نقش پوتین و ارتش "سایبری" روسیه در دستبرد به ایمیل های حزب دموکرات، نامه ای که درست یک ماه مانده به انتخابات نوشته شده بود، شدیداً مخالفت کرده بود، دونالد ترامپ هم بعد از پیروزی در انتخابات، به عنوان قدردانی از میچ مکائل برای کوشش او در جلوگیری از درج بیرونی آن نامه، همسر میچ مکائل - ای لین چاو را به عنوان وزیر حمل و نقل در کابینه خود انتخاب کرد.

دونالد ترامپ سه نفر از ژنرال هائی که در دوره اوپاما از ارتش برکنار شده بودند را به دور خود جمع کرده و در کابینه خود به کار گمارده است. مسلماً این ژنرال های بازنشسته هم دوستان ارتشی خود را در وزارت خانه های مربوطه به پست های مهم رسانده و آن ها هم دوستان هم نظر خود را استخدام خواهند کرد. منتقدین ترامپ معتقد هستند که وجود این چنین تعداد ارتشی در کابینه رئیس جمهور بی سابقه بوده است. ژنرال بازنشسته جیمز متیس، مشهور به "سگ دیوانه" به عنوان وزیر دفاع انتخاب شده است. این در حالی است که بنا بر یک رسم سنتی دیرینه در آمریکا، معمولاً همیشه یک شهروند غیر

، قوانین جدیدی که گذاشته می شوند و یا قوانین قدیمی ای که تغییر می کنند، با مخالفتی از طرف هیچ یک از این سه جزء، روبرو نمی شود. در ریاست جمهوری ترامپ، از دو باره این سه جزء، یعنی کاخ سفید، کنگره و سنا در دست جمهوری خواهان قرار گرفته است و او مدعی شده است که همه قوانینی که با امضای اوپاما به رسمیت رسیده اند را ملغی خواهد کرد. در اوائل ابتدای دوران انتخابات، با این که تقریباً همه سران حزب جمهوری خواه با ترامپ از سر مخالفت و انتقاد برخاستند اما او با حمله به سران جمهوری خواه هم "حزب" خود و به قولی با کودتا در آن حزب، به کاندیدای ریاست جمهوری از طرف آن حزب رسید. اکنون شرایطی به وجود آمده که اکثر مخالفین سابق او در حزب جمهوری خواه، برای گرفتن شغل و مقام دولتی، به بوسیدن انگشت دست او به رقابت افتاده اند.

ترامپ در اوائل انتخابات علیه برخی از مهره های معروف جمهوری خواه، مثل بوش پدر و دو بوش پسر، و یا کالین پاول وزیر سابق امور خارجه در کابینه بوش در مورد آگاهی از عدم وجود سلاح های کشتار دسته جمعی در عراق و "دروغ" گفتن در باره آن، موضع گرفت که منجر به موضع گیری های متقابل آن ها علیه ترامپ و این که او صلاحیت رئیس جمهور شدن ندارد و آن ها (یعنی جمهوری خواهان معروف) شخصاً به رقیب او یعنی هیلاری کلinton از حزب دموکرات رای خواهند داد، شد. اما امروز اکثر همان ها بعد از پیروزی ترامپ در انتخابات در کنار او قرار گرفته اند و راجع به لزوم اتحاد در حزب جمهوری خواه صحبت می کنند. مثلاً ترامپ اظهار داشت که از نظر او سناتور جمهوری خواه پر قدرت، مک کین (که در زمان جنگ بین آمریکا و ویتنام خلبان هواپیمای جنگی بوده، که جت جنگی او در ویتنام سقوط کرده و دستگیر و در آن جا مدت پنج سال زندان بوده و بعداً به آمریکا فرستاده می شود) "قهرمان جنگ" به حساب نمی آید، چرا که "قهرمان" هیچ وقت زنده دستگیر نمی شود. یا در مورد پاول رایان، رئیس و سخنگوی جمهوری خواه کنگره که سومین نفری است که بعد از کشته شدن رئیس جمهور و معاون او، قانوناً به مسند ریاست جمهوری آمریکا می رسد گفت که او باید عوض شود چون خوب کار نمی کند. وقتی هم پاول رایان برای انتخابات ایالتی خود فعالیت می کرد، ترامپ از رقیب سیاسی او پشتیبانی کرد که البته علیرغم حمله ترامپ به او، پاول رایان برنده شد و کماکان رئیس و سخنگوی کنگره باقی ماند و بعداً در تبریک به ترامپ هم دست او را فشرد و از خوبی های او تعریف کرد. ترامپ در مورد یکی دیگر از رقبای هم حزب خود که برای ریاست جمهوری خود را کاندید کرده بود یعنی سناتور ایالت تگزاس - تد گروز گفت که پدر او در سال ۱۹۶۳ میلادی در سوء قصد به کندی شرکت داشته است! در مورد یکی دیگر از رقبای هم

یعنی آیدین دوغان تعریف کرد. مهمت علی یالسنین داگ که داماد دوغان است یکی از هیئت مدیران شرکت مشترک سرمایه گذاری بین ترامپ و دوغان در ترکیه است که امور دو برج مسکونی و اداری ترامپ در استانبول را بر عهده دارد. پس از تلفن تبریک، اردوغان یکی دیگر از هیئت مدیران شرکت دوغان و شریک مالی مهمت علی یالسنین داگ را به اتهام شرکت در کودتا به زندان انداخت. در برخی گزارشات گفته شده که شاید بعد از بیستم ژانویه ۲۰۱۷، آزادی آن مدیر شرکت دوغان که شریک مالی ترامپ محسوب می شود با استرداد آخوند تبعیدی مجد فتح الله گولن به ترکیه، صورت بگیرد.

در شرایطی که وی از دوستان و شرکاء خارجی خود به عنوان کاندیدا های خوبی برای سفیر کبیری آن کشور ها در آمریکا تعریف و تمجید می کند - مثلا این کار را در مورد نایجل فاراج، رهبر جنبش خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا انجام داد - بدون شک انتخاب رکس تیلرسون (رئیس یکی از بزرگترین شرکت های نفتی آمریکا در جهان به نام اکسان - موبیل که از ولادیمیر پوتین بالاترین مدال دوستی گرفته)، به عنوان وزیر امور خارجه، بدون سفارش دوست و شریک مالی تیلرسون یعنی پوتین نبوده است. تنیدگی مالی چندین میلیارد دلاری شرکت نفتی اکسان - موبیل و رئیس آن رکس تیلرسون با شرکت های نفتی دولتی روسیه که تحت کنترل پوتین و شرکاء هستند، آن چنان پیچیده هست که منتقدین ترامپ ادعا می کنند که وزیر امور خارجه منتخب، یعنی رکس تیلرسون مورد صلاحیت کنگره ای که حتی جمهوری خواهان در اکثریت آن هستند، واقع نخواهد شد.

یکی دیگر از قول هائی که دونالد ترامپ به هوادارانش داده، این است که او به محض ورود به کاخ سفید، قرارداد هسته ای با ایران را پاره خواهد کرد، چرا که او معتقد است که متن قرارداد به نفع ایران نوشته شده و آمریکا در این تعهدنامه ضرر کرده است. یک بار هم که چندین قایق سریع السیر ایرانی در خلیج فارس در جلوی یکی از ناوگان های نیروی دریائی آمریکا ویراژ داده بودند، ترامپ گفت که اگر من به جای کاپیتان آن ناوگان بودم، همه آن قایق ها را با دود به هوا می فرستادم.

از سال ۱۹۷۹ میلادی، رئیس جمهور های مختلف آمریکا، تنها دولت مستقر در پکن و جمهوری خلق چین را به رسمیت شناخته و جزیره تایوان و دولت مستقر در "تای پی" با بیست و سه میلیون نفر جمعیت را جزئی از چین بزرگ به حساب می آورند. ولی دونالد ترامپ در مورد این سیاست خارجی آمریکا که به نام "چین یگانه"

و حفاظت ایمنی و کنترل خارج و داخل ساختمان سفارت جدید، چندین میلیارد دلار خرج بر خواهد داشت. برای همین هم از سال ۲۰۰۰ تا به حال، بیل کلینتون، جرج بوش و باراک اوباما، ساختن سفارت را برای هر شش ماه یک بار، موقتا به عقب انداخته اند. ولی حالا دونالد ترامپ گفته است که او کار ساختمان سفارت را شروع خواهد کرد. منتقدین ترامپ معتقد هستند که با به رسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل و ایجاد ساختمان جدید سفارت آمریکا در آن شهر، خشم فلسطینی ها بر انگیزته خواهد شد و این امر "صلح" بین اسرائیلی ها و فلسطینی های دولت خود مختار را بر هم خواهد زد.

در چنین شرایطی با انتخاب ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا باعث شده که منتقدین او بگویند که دولت ها و افراد مختلف، برای خوش رقصی و جلب نظر او، به مسابقه برای اجاره اتاق ها و سالن های هتل برج های ترامپ در سراسر دنیا فعال شده اند. برای مثال ترامپ یک ساختمان قدیمی اداره پست در شهر واشنگتن را از دولت آمریکا اجاره کرده و آن را به یک هتل شیک پنج ستاره تبدیل کرده است. از حالا به بعد، انتظار این خواهد بود که هیئت های مذاکره کننده با دولت آمریکا، وقتی در آمریکا هستند، در هتل ترامپ در واشنگتن اقامت بگزینند و غذای رستوران های گران قیمت هتل ترامپ را بخورند. اولین کشوری که این کار را کرد (زمانی که هنوز ترامپ قسم ریاست جمهوری که در بیستم ژانویه ۲۰۱۷ اتفاق خواهد افتاد را نخورده است) دولت بحرین بود که جشن سالگرد "روز بحرین" را در سالن هتل ترامپ گرفت و خرج هنگفتی کرد.

هر وقت هم، رئیس جمهور یا نخست وزیر هر کشوری تلفنی با دونالد ترامپ تماس گرفته است که به او تبریک بگوید، وی راجع به مشکلات جواز ساختمان سازی برج های ترامپ در آن کشور ها تذکر داده است و از شرکاء مالی خود به عنوان آدم های خوبی برای پست سفیر کبیری آن کشور ها در آمریکا، نام برده است. اما این کار او یعنی تعریف از شخص به خصوصی در ترکیه به دستگیری و به زندان افتادن شخص سوم دیگری منجر شد. جریان واقعه از این قرار است که مجد فتح الله گولن، آخوند مرتجع ترکی که در ایالت پنسیلوانیای آمریکا زندگی می کند، از طرف رجب طیب اردوغان رئیس جمهور ترکیه متهم به رهبری کودتای ناکام که اخیرا در ترکیه صورت گرفت، شده است. اردوغان از دولت اوباما خواست که گولن برای محاکمه به ترکیه مسترد بشود، ولی دولت اوباما این درخواست او را به خاطر عدم ارائه مدارک مشخص در رابطه با نقش او در کودتای اخیر، رد کرده است. هنگام تلفن تبریک اردوغان به ترامپ، دونالد ترامپ از داماد شریک میلیاردر خود

انتخاب شده است. وی که از سفید پوستان نژاد پرست و یکی از طرفداران "کوکلاس کلان" ها به شمار می آید، معتقد است که تنها عیب گروه کوکلاس کلان این است که بعضی از اعضا آن مواد مخدر می کشند! وی که از مخالفین سرسخت مهاجرین می باشد، از طرفداران اولیه دونالد ترامپ بود و از آغاز فعالیت انتخاباتی او برای انتخاب شدن ترامپ برای ریاست جمهوری، نزدیک به دو سال به همه ایالات آمریکا سفر کرد و در تعریف از ترامپ، در سخنرانی های متعددی شرکت نمود.

در طول سالیان گذشته، ترامپ همیشه برای فرار از پرداخت مخارج برج های ساختمانی خود اعلام ورشکستگی کرده است. وکیل متخصص "ورشکستگی" او دیوید فریدمن می باشد که امور ورشکستگی ۹۹۰ میلیون دلاری کازینو آتلانتیک سیتی او را که با بیش از یک میلیارد دلار وام بانکی بنا شده بود را در سال ۱۹۹۱ میلادی انجام داد. حالا که دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری برنده شده است، دیوید فریدمن به عنوان سفیر کبیر آمریکا در اسرائیل انتخاب شده است. دیوید فریدمن هیچ وقت شغل دولتی نداشته است. وی معتقد است که اسرائیل حق دارد که در سرزمین های اشغالی کرانه باختری "شهرک سازی" بکند. او گفته است که لزومی برای همزیستی و وجود "دو دولت" در اسرائیل نیست. دیوید فریدمن معتقد است که سفارت آمریکا می بایستی از تل آویو به اورشلیم منتقل شود.

یکی دیگر از قول هائی که دونالد ترامپ در دوران فعالیت انتخاباتی به هوادارانش داد، مسئله انتقال سفارت آمریکا در اسرائیل از تل آویو به اورشلیم است. در سال ۱۹۹۵ با تصویب قانونی، آمریکا موظف شد تا در آخرین روز سال ۱۹۹۹، سفارت خود در اسرائیل را از تل آویو به اورشلیم منتقل کند. دولت اسرائیل، اورشلیم را پایتخت خود می داند ولی ساختمان سفارت بسیاری از کشور های جهان در تل آویو بوده و اورشلیم را به عنوان پایتخت اسرائیل به رسمیت نمی شناسند. این شهر از طرف هر سه ادیان مسیحیت، یهودیت و اسلام به عنوان شهر مقدس شناخته می شود و رسمیت یافتن آن به عنوان پایتخت اسرائیل کاملا به ضرر فلسطینی ها خواهد بود. بسیاری از تحلیل گران سیاسی معتقد هستند که ایجاد ساختمان یک سفارت جدید در اورشلیم، مشکلات سیاسی - مالی - ایمنی متعددی را با خود برای آمریکا ایجاد می کند. مثلا دولت آمریکا به کارگرانی که در کار ساختمان و سیم کشی برق آن شرکت خواهند داشت، اعتماد ندارد. مخارج ساختمان یک سفارت که همانند یک قلعه عمل کند و همچون یک دژ ارتشی نفوذ ناپذیر باشد

دموکرات و طرفدار هیلاری کلinton می باشد.

دوز و کلک های دونالد ترامپ در دوران دو ساله فعالیت انتخاباتی اش شخصیت کسی را به نمایش گذاشت که برای به هدف رسیدن ، از گفتن هر چیزی و انجام هر کاری ابائی ندارد. هر ایرادی که او از رقیب سیاسی خود می گرفت ، در مورد خودش بیشتر صادق بود ولی او با وقاحت خاصی از کنار آن ها می گذشت. مثلا این که موسسه خیریه جهانی بیل و هیلاری کلinton پوششی برای درآمد های غیر قانونی آن هاست در مورد ترامپ نیز معلوم شد که وی برای پنهان کردن درآمد واقعی خود و فرار از این که درآمدهایش شامل مالیات نشوند ، از مشتریان خود می خواسته که به جای پرداخت مستقیم به کمپانی او ، با کسر مبلغ جزئی از آن ، آن پول را به موسسه خیریه او به عنوان "کمک مالی" بفرستند. بعد ، او از بودجه ذخیره شده در موسسه خیریه برای صرف مخارج متفرقه از قبیل پرداخت جرایم دادگاهی و یا خرید قاب دو متری نقاشی شده از نیم رخ صورتش برای نصب در راهروی سالن هتل و زمین گلف خود به نام "مارالاگو" در ایالت فلوریدا استفاده کرده است. همه این نوع مخارج از موسسه ای که تحت لوای "خیریه" ثبت شده است ، در آمریکا غیرقانونی بوده و مجازات مالی دارد. اما او با استخدام دائمی یک گروه از وکلای زبردست ، همیشه آماده شکایت از دیگران و یا شکایت از دست کسانی است که از او شکایت کرده اند و همواره برای مرعوب کردن طرف دعوا ، ادعای خسارت با ارقام نجومی از آن ها می کند.

می توان گفت که فرق انتخابات "مهندسی" شده در آمریکا با کشور هائی نظیر ایران در این هست که یک قدرت ماورای احزاب موجود در آمریکا نیست که نتیجه انتخابات را از قبل تعیین بکند ، بلکه دو حزب اصلی جمهوری خواهان و دموکرات ، آزاد هستند تا آن جایی که بتوانند و برنامه "مهندسی" شده شان برملا نشود ، علیه یکدیگر فعالیت کنند. مثلا در سال ۱۹۷۲ میلادی در انتخابات دور دوم بین نیکسون که رئیس جمهور حزب جمهوری خواهان بود و مک گاورن که کاندیدای حزب دموکرات بود ، طرفداران نیکسون هنگام کار گذاشتن میکروفون های مخفی در دفتر فعالیت انتخاباتی مک گاورن در ساختمانی به نام "واترگیت" ، جهت پی بردن به گفتگوهای حزب رقیب ، دستگیر شدند و این کار آن ها دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۷۴ میلادی منجر به استعفای رئیس جمهور وقت یعنی نیکسون که برای بار دوم برنده شده بود ، گردید.

هم اکنون دونالد ترامپ افرادی را در کابینه خود جمع کرده است که هر یک از آن ها ، یا از رقبای سیاسی و هم



غیر قانونی است ، منبع مالی دیگری وجود داشته باشد.

در گذشته نه چندان دور ، دونالد ترامپ در بسیاری از شهر های آمریکا اقدام به تاسیس "دانشگاه ترامپ" با شهریه سنگین کرده بود. در این دانشگاه ها قرار بود که در مورد "معاملات ملکی" به کسانی که خواهان این بودند که یک شبه پولدار بشوند ، درس داده شده و مدرک فارغ التحصیلی به آن ها داده شود. اما در واقع ، این مدارک قلابی برای کسانی که از نان شب خود زده بودند تا به "دانشگاه ترامپ" شهریه بپردازند ، درآمدی ایجاد نمی کردند. دانشگاه های ترامپ برای این درست شده بودند تا با اخذ شهریه های سنگین از دانشجویان بی بضاعت ، منبع درآمد دیگری برای دونالد ترامپ میلیاردر دست و پا کنند. بعد از مدتی هم ، در های این به اصطلاح دانشگاه ها بسته شدند و دست دانشجویان ناراضی از همه جا کوتاه ماند. در دوران فعالیت های انتخاباتی ترامپ ، دادستان کل ایالت نیویورک با همکاری با دادستان های ایالت دیگر ، از ترامپ در مورد قلابی بودن آن دانشگاه ها و سرکپسه کردن تمام کسانی که پول شهریه را به سختی تهیه کرده بودند ، به دادگاه شکایت کرد. اما دونالد ترامپ به جای این که در دادگاه حضور پیدا کند تا محاکمه شود ، موافقت کرد که با پرداخت بیست و پنج میلیون دلار جریمه ، بدون قبول هیچ نوع مسئولیت و تقصیری ، پرونده این شکایت را ببندد ، تا شهریه های دانشجویان هم از آن بیست و پنج میلیون دلار جریمه به آن ها برگردانده شود. ولی ترامپ ادعا کرد که بسیاری از دانشجویان در فرم هائی که پر کرده بودند از دانشگاه ترامپ اظهار خشنودی کرده بودند و شکایت دادستان نیویورک انگیزه سیاسی داشت چون او از اعضای حزب

معروف است گفته است که او به سیاست "چین یگانه" اعتقادی ندارد و خود را ملزم نمی بیند که آن را دنبال کند. منتقدین ترامپ معتقد هستند که وی با پذیرفتن تلفن تبریک آمیز از رئیس جمهور تایوان ، رابطه آینده آمریکا و چین را منقلب کرده است. آن ها معتقد هستند که علت نزدیکی ترامپ با چین ملی در تایوان ، به خاطر گفتگو هائی است که افراد نزدیک به ترامپ با دولت تایوان برای ساختن برج و هتل ترامپ در نزدیکی های فرودگاه بین المللی تایوان در "تای پی" داشته اند.

در حالی که کت و شلوار و کراوات های مردانه با مارک ترامپ ، ساخت چین هستند ، ترامپ در دوران فعالیت های انتخاباتی خود همواره می گفت که او سرمایه دارانی را که برای استفاده از کار ارزان به مکزیک و سایر کشور ها رفته اند را با بستن ۲۵ درصد "تعرفه" به محصولات شان در هنگام بازگشت به آمریکا ، جریمه خواهد کرد تا آن سرمایه داران "شغل" های از دست رفته را به آمریکا باز گردانند!! کارخانه کولر سازی "کری پر" یکی از این کارخانجاتی بود که مدت ها پیش اعلام کرده بود که قرار است یکی از ساختمان های کارخانه خود را تعطیل و حدود هزار کارگر را در ایالت ایندیانا بیکار بکند و در عوض یک کارخانه در مکزیک بسازد. بعد از پیروزی ترامپ در انتخابات ، رئیس کارخانه کولر سازی "کری پر" اعلام داشت که وی با دونالد ترامپ و معاون او یعنی مایک پنس که فرماندار کنونی ایالت ایندیانا محسوب می شود ، ملاقات کرده و تصمیم گرفته که کارخانه اش ، در ایالت ایندیانا به کار خود ادامه بدهد. چند روز بعد روزنامه ها و رادیو - تلویزیون ها آشکار کردند که این کار فقط یک در "باغ سبز" نشان دادن به طرفداران ترامپ بیشتر نبوده چرا که فرماندار ایندیانا - مایک پنس با دادن کمک مالی چند میلیون دلاری از حساب دولتی ایالت ایندیانا به رئیس کارخانه کولر سازی "کری پر" و قول حذف مالیات در چندین سال آینده برای محصولات کولر این کارخانه ، در واقع به این کارخانه "رشوه" داده است که از آمریکا بیرون نرود. امری که دیگر سرمایه داران حریصی را که قصد رفتن هم نداشتند را به وجد در آورده تا آن ها هم خواهان کمک مالی و حذف مالیات برای محصولات خود بشوند. مایک پنس که حالا به پست معاونت رئیس جمهوری رسیده و سخت مشغول مصاحبه با کاندیدا های وزارت خانه های مختلف برای ساختن کابینه ترامپ هست ، قاعدتا می بایستی از شغل قبلی خود یعنی فرمانداری ایالت ایندیانا استعفا می داد تا شخص دیگری بتواند به پیشبرد امور ایالتی بپردازد. ولی او با باقی ماندن در راس بالاترین دفتر ایالتی یعنی فرمانداری ، در واقع دست ترامپ را در استفاده از پول های صندوق مالی ایالت مذکور باز گذاشته تا برای مخارجی که طبق قوانین انتخاباتی ، استفاده از بودجه دفتر انتخاباتی ترامپ

ناتو تا به آن جا کشیده شد که طبق خبر خبرگزاری ها ، اوباما در آخرین سفر خود به برلین و هنگامی که در کنار انگلا مرکل صدر اعظم آلمان قرار گرفت ، مجبور شد به لزوم ادامه روابط دوستانه بین آمریکا و آلمان تاکید کند.

این که چگونه هیلاری کلینتون با داشتن نزدیک به سه میلیون رای بیشتر ، ریاست جمهوری را به دونالد ترامپ که آشکارا از ولادیمیر پوتین تعریف می کند ، باخت ، مسئله ای ست که تاریخ ، جزئیات آن را بعد ها روشن خواهد کرد. ولی آن چه امروز مشخص است این است که در شرایط تشدید تضادهای طبقاتی در جامعه آمریکا، بیشتر سرمایه داران آمریکائی خواهان روی کار آمدن فردی چون ترامپ که بیانگر برنامه های خشونت آمیز هر چه بیشتری می باشد بودند که از طرق مختلف و از جمله از طریق سیستم "الکتورال ووت" اراده خود را اعمال کردند.

آن چه مسلم است ، به روی صحنه آمدن ترامپ خود بیانگر شدت گیری تضاد های طبقاتی - اجتماعی ای که همواره در بستر جامعه آمریکا وجود داشته اند ، می باشد و او به نوبه خویش این تضادها را دامن زده و شدیداً آن ها را قطبی کرده است. حالا طوری شده که کوکلس کلان های نژاد پرست که تا همین چندی پیش مخفیانه و به اصطلاح زیر زمینی زندگی می کردند ، تظاهرات های علنی خیابانی می گذارند و نشست های خود را در سالن های هتل های معتبر برگزار می کنند. نژادپرستی سفید پوستان علیه سیاه پوستان و مهاجرین قهوه ای پوست و زرد پوست ، علیه زنان و همجنس گرایان و مسلمانان و... در میان جوانان سفید پوست دامن زده می شود. ترامپ در سخنرانی های متعدد خود قول داد که وقتی رئیس جمهور می شود ، باتلاق واشنگتن ، پایتخت آمریکا را از سیاستمداران فاسد خشک خواهد کرد. البته سوسمار ها و تمساح هایی که او قرار است با خود به واشنگتن بیاورد ، ممکن است همه حیوانات باتلاق واشنگتن را یک لقمه کنند و همه به زودی خواهند دید که هر "تغییری" لزوماً تغییری به نفع آن ها نخواهد بود.

محسن نوربخش
دسامبر ۲۰۱۶

(*) کشتار متداوم مردم بیگناه توسط "درون" ها یا هواپیما های بدون خلبان
<http://www.siahkal.com/index/mid-col/PF174-Drones-va-koshtare-mardom.pdf>

که مخالف پیشنهاد قانون ازدیاد حداقل حقوق کارگران از هفت دلار و بیست و پنج سنت در ساعت به پانزده دلار در ساعت می باشد. او ادعا می کند که قانون ازدیاد حداقل حقوق ، باعث ورشکسته شدن سرمایه داران و نهایتاً به ضرر کارگران تمام خواهد شد. از نگاه مرد سالار پازدر ، زنان برای لذت مردان آفریده شده اند. این دیدگاه در همه تبلیغات تلویزیونی رستوران همبرگر فروشی "کارلر جونیور" به عینه به نمایش گذاشته می شود. در تمامی این ویدیوهای تبلیغاتی ، زنان نیمه لخت در حال خوردن همبرگر بر روی تختخواب ، به طرز شنیعی به خود می پیچند. این نوع تبلیغات رستوران همبرگر فروشی "کارلر جونیور" سال هاست که از طرف سازمان های مترقی زنان مورد انتقاد قرار گرفته است. ولی از نگاه پازدر ، تنها مردانی که با دیدن این نوع تبلیغات سکسی در تلویزیون ، برای خوردن همبرگر به رستوران های او می روند ، برای او مهم هستند و اگر زنانی که نیمی از جمعیت جامعه را تشکیل می دهند ، به خاطر این که در این نوع ویدیو های تبلیغاتی مورد تحقیر قرار می گیرند ، یا به رستوران های او ننگارند ، برای او مهم نیست. پازدر ، همچنین تحلیل گر سیاسی در کانال تلویزیونی دست راستی "فاکس" و یکی از طرفداران اولیه دونالد ترامپ می باشد. وقتی از او سؤال شد که آیا اگر از او دعوت بشود ، در کابینه ترامپ شرکت خواهد کرد یا نه؟ اندرو پازدر با نیشخندی پاسخ داد که شرکت در کابینه ترامپ بهترین لذتی است که شخص می تواند در عین حالی که لباس پوشیده است ، داشته باشد ! این جواب وقیحانه او نمایانگر بینش او و همخوانی فکری با دونالد ترامپ در دیدن هر چیزی تنها از زاویه سکس و جنسیت است.

یکی دیگر از مواضع "بحث بر انگیز" دوران فعالیت های انتخاباتی دونالد ترامپ ، مسئله دفاع نظامی از بیست و هفت کشور عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) توسط ارتش آمریکا بود. دونالد ترامپ درخواست دفاع و کمک نظامی به هر کشور عضو ناتو که مورد حمله "دشمن" قرار گرفته شده باشد را منوط به پرداخت سر موعد حق عضویت آن کشور ها به آمریکا اعلام کرد و اظهار داشت که وقتی او رئیس جمهور بشود ، همیشه آمریکا اول به فکر خودش خواهد بود و دوران "سواری مجانی دادن" آمریکا تمام خواهد شد. در یکی از سخنرانی های انتخاباتی گفت چرا ژاپن به خاطر شرکت در پیمان ناتو به آمریکا حق عضویت نمی پردازد؟ چرا دفاع از ژاپن باید بر عهده آمریکا باشد؟ ژاپن هم می تواند با تولید و توسعه بمب هسته ای ، به زمره کشورهای پیوندی که بمب های هسته ای دارند. مسئله نقش آمریکا در پیمان

حزبی ترامپ بوده اند که بعد از گذشت چهار سال آینده ، علیه او و به رقابت با او برای دور دوم ریاست جمهوری بر نخواهند خاست ، یا این که میلیاردر هائی هستند که به دفتر انتخاباتی او کمک های مالی کرده بودند مثل اریک پرینس بنیان گذار و رئیس ارتش خصوصی "بلک واترز" که با استخدام سربازان غیر ارتشی یا سابقاً ارتشی برای جنگ در عراق ، به ثروت باور نکردنی دست یافت. ترامپ هم خواهر اریک پرینس یعنی بتسی دی واس را به عنوان وزیر آموزش و پرورش کابینه خود انتخاب کرده است. در جهت بسط و توسعه مدارس خصوصی و انتفاعی ای که برای کودکان پولداران در ایالت میشیگان ایجاد شده اند ، بتسی دی واس از زمره میلیونر های فعالی است که به برداشت از بودجه دولتی وزارت آموزش و پرورش که سنتاً بسیار محدود و نازل می باشد ، اعتقاد دارد. امری که آشکارا در جهت دستبرد هر چه بیشتر ثروتمندان از بودجه ضعیف و نحیف دولتی ای که برای تعلیم و تحصیل کودکان کارگران و زحمتکشان در نظر گرفته شده است ، به نفع مؤسسات آموزشی خصوصی و انتفاعی می باشد.

دونالد ترامپ سرمایه داری است که ثروت چند میلیاردی خود را با بالا کشیدن وام های بانکی با ارقام نجومی و با دوز و کلک و ادعای خسارت و خالی کردن جیب سایر سرمایه داران و اساسی تر از آن ، با استثمار کارگران ساختمانی در ساختن آسمانخراش های متعددی که در سراسر جهان دارد به دست آورده است. کسانی که او به عنوان اعضای کابینه خود انتخاب کرده ، همه نیز از قماش وی می باشند. مثلاً وی ، اندرو پازدر ، صاحب رستوران های زنجیره ای همبرگر فروشی "کارلر جونیور" و "هاردی" را به عنوان وزیر کار انتخاب کرده ، کسی که از میلیونر هائی است که به دفتر انتخاباتی دونالد ترامپ کمک های مالی بیشماری کرده است. سال گذشته ، اندرو پازدر در یک سخنرانی در یک کنفرانس اقتصادی ، خشنودی خود را در پیشرفت ربات ها یا ماشین های کامپیوتری ، در جانشینی کارگران اظهار داشت. وی گفت که ربات ها: "همیشه مودبانه کار می کنند ، درصد فروش آن ها همیشه بالا می باشد ، هیچ وقت تقاضای مرخصی نمی کنند ، هیچ وقت لیز و زمین نمی خورند که نیاز به مداوای پزشکی داشته باشند ، هیچ وقت به خاطر کهولت سن ، یا به خاطر تبعیض جنسیتی و یا تبعیض نژادی ، به دادگاه شکایت نمی کنند". وی از آن دسته سرمایه دارانی است

چریک های فدایی خلق ایران برگزار می کنند:

ملاحظات در باره شرایط کنونی و وظایف نیروهای انقلابی
سخنران: فریبرز سجری

شعر خوانی شهیار دادور
ویدئو کلیپ
برسش و پاسخ

زمان: شنبه ۴ فوریه ۲۰۱۴
ساعت: ۱۸ تا ۲۲

محل برگزاری مراسم: استکهلم - سوئد
سالن هوسبی ترف (HUSBYTRÄFF) واقع در
هوسبی سنتروم (HUSBYCENTRUM)

از تمام ایرانیان مبارز دعوت می شود که با شرکت خود در این مراسم به هر
چه باشکوه تر برگزار شدن یادمان **سیاهکل** و **قیام بهمن** یاری نمایند.

عذا و نوشیدنی در محل مهیاست



حق زندگی برای همه انسانها! پناهجویان باید بمانند! خلاصه گزارشی از

تظاهرات مردم اتریش علیه سیاستهای پناهنده ستیز دولت!

روز شنبه ۲۶ نوامبر ۲۰۱۶ در ساعت ۲ بعدازظهر بیش از ۳۰۰۰ نفر در شهر وین در اعتراض به سیاست های ضد پناهندگی دولت اتریش و دولتهای اتحادیه اروپا دست به تظاهرات زدند. این تجمع در محل Westbahnhof, Christian-Broda-Platz برگزار شد. در این تظاهرات یکی از سخنرانان به نام (Michael Genner) که مشاور حقوقی درمسایل پناهندگی می باشد؛ در سخنانش به قوانین پناهندگی در اتریش و اخراج بسیاری از پناهندگان توسط دولت به کروواسی اعتراض نمود؛ بعد از این سخنرانی تجمع کنندگان با گذشتن از جلوی پارلمان مسیر خود را به طرف کمربندی وین ادامه دادند و در مقابل دفتر صدراعظم اتریش (Ballhausplatz) اجتماع کردند.

ادامه در صفحه ۷

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!